

صفر خان

آذربایجان مقاومت سیمگه سی

سال شمار زندگی صفر خان

* 1300 خورشیدی:

صفر قهرمانیان (صفر خان) در روستای شیشوان در سه کیلومتری عجب شیر، از شهرهای آذربایجان به دنیا آمد. نام پدرش محمدحسین و نام مادرش گوهرتاج بود. از همان آغاز نوجوانی در کنار پدرش به کار کشاورزی پرداخت.

* 1321 خورشیدی:

همراه با سه تن از دوستانش، حیدر آفاقی، احمد فخری نژاد و اصغر نوری (این سه تن بعداً اعدام شدند) وارد مبارزه بر ضد فئودال ها و زمین داران بزرگ آذربایجان شد.

* 1324 خورشیدی:

ازدواج با خانم ملوک باقرپور - شانزدهم آبان، قیام مسلحانه ی روستائیان شیشوان بر ضد فئودال ها و زمین داران بزرگ. صفر خان در این قیام شرکت فعال داشت و در فرقه ی دموکرات آذربایجان به درجه ی ماژوری (سروانی) رسیده بود.

* 1325 خورشیدی:

هیاتی نظامی به ظاهر برای نظارت در امر انتخابات از تهران به آذربایجان رفت. اما ناگهان در روز 21 آذر ماه از سوی ارتش شاهنشاهی، مبارزان و قیام کنندگان بر ضد فئودال ها از چند سو محاصره و به طور وحشیانه ای تار و مار و قتل عام شدند.

* 1325 خورشیدی:

صفر خان همراه با عده ای از قیام کنندگان متواری و از مرز گذشت و همراه با گروهی به عراق رفت و در آن جا دستگیر و زندانی شد.

* 1327 خورشیدی:

صفرخان از عراق فرار و به ایران آمد و در 18 اسفندماه توسط ماموران دولتی شناسایی و دستگیر شد و در ارومیه به زندان افتاد.

* 1328 خورشیدی:

اول فروردین ، شب عید، صفرخان در زندان ارومیه در سلول انفرادی.

* 1329 خورشیدی:

تحويل دادن صفرخان به دادگاه نظامی تبریز و صدور قرار عدم صلاحیت از طرف دادستانی تبریز و فرستادن پرونده به مراغه و اعاده ی پرونده به تبریز.

* 1329 خورشیدی:

آذرماه ، محاکمه در دادگاه نظامی لشکر تبریز و صدور حکم اعدام برای صفرخان به جرم قیام مسلحانه برای براندازی نظام شاهنشاهی. برادر او حسن علی قهرمانیان نیز به ده سال زندان محکوم شد. پدر صفرخان نیز مدت دو سال با او در زندان بود.

* 1330 خورشیدی:

روی کار آمدن دولت ملی دکتر محمد مصدق و اعاده ی پرونده ی صفرخان از دادگاه نظامی به دادگستری در اثر شکایت او. 1331 خورشیدی: اعاده ی پرونده به دیوان عالی کشور از ارومیه و ارسال پرونده به دادگستری تبریز.

* 1332 خورشیدی:

کودتای انگلیسی - آمریکایی - ارتجاعی 28 مرداد و اعاده ی پرونده ی صفرخان به دادگاه نظامی.

* 1333 خورشیدی:

تبدیل حکم اعدام به حبس ابد در دادگاه نظامی. صفرخان در این تاریخ درست شش سال زیر اعدام بود.

* 1334 خورشیدی:

اعتصاب غذا در زندان دژبان تبریز به مدت یک ماه در اعتراض به وضعیت بد زندان. انتقال به ارومیه.

* 1337 خورشیدی:

پایان ده ساله ی اول زندان و انتقال از ارومیه به تبریز و از تبریز به تهران قصر.

* 1337 خورشیدی:

تبعید به زندان مخوف برازجان

* 1341 خورشیدی:

درگذشت همسر صفرخان ، خانم ملوک باقرپور در یکی از بیمارستان های تهران در اثر سردرد شدید در حالی که بیش از چهل و یک سال از سنش نمی گذشت. او برای ملاقات با صفرخان ، همراه دخترش مهین

به تهران آمده بود تا به برازجان برود.

* 1342 خورشیدی:

درگذشت مادر صفرخان ، درگذشت پدر صفرخان

* 1346 خورشیدی:

اولین ملاقات صفرخان با دخترش مهین و نوه ی شش ماهه اش بهروز عباسی و دامادش محسن عباسی.

* 1347 خورشیدی:

انتقال از زندان برازجان به زندان قصر تهران

* 1352 خورشیدی:

سرکوب زندانیان در تهران و چند شهر بزرگ ایران به وسیله ی گارد ضد شورش و سخت تر شدن شرایط زندان.

* 1354 خورشیدی:

بردن صفرخان به کمیته ی مشترک برای چندمین بار و فشار آوردن به او برای نوشتن تقاضای عفو و ندامت نامه و خودداری و مقاومت صفرخان.

* 1355 خورشیدی:

بردن صفرخان به کمیته ی مشترک برای نوشتن نامه ی عفو. در آبان ماه این سال در حدود 60 نفر از زندانیان نادم در تلویزیون با گفتن "سپاس آریامهرا" آزاد شدند. اما صفرخان با تمام فشارهایی که به او وارد شد، تن به این ذلت نداد.

* 1356 خورشیدی:

آمدن صلیب سرخی ها برای بازدید از زندان های ایران و پنهان کردن صفرخان توسط ساواک. عاقبت در اثر فشار صلیب سرخی ها برای بازدید از زندان های ایران و پنهان کردن صفرخان توسط ساواک. عاقبت در اثر فشار صلیب سرخی ها، ساواک ناچار شد، صلیب سرخی ها را به دیدن صفرخان ببرد.

* 1357 خورشیدی:

اعتصاب غذا همراه با دیگر زندانیان در اعتراض به کشتار مردم در 17 شهریور ماه.

* 1357 خورشیدی:

سوم آبان ماه ، مردم درهای زندان ها را شکستند و صفر قهرمانیان همراه دیگر زندانیان سیاسی ، پس از 32 سال از زندان قصر آزاد شد. مردم او را در میان حلقه های گل به خانه ی دخترش بردند.

خاطره صفرخان را آنگونه که هست ، باید گرامی داشت!

وهاب انصاری

امسال در سالگرد درگذشت صفرخان نماد مقاومت زندانیان سیاسی ، اتفاقاتی افتاد که خوش آیند هیچ انسان ایرانی دمکرات نبود. سخن من بویژه به بازتاب این وقایع در نشریات و سایت های اینترنتی ایرانیان و موضع گیری سازمان های سیاسی به طور عمومی و بویژه سازمان های سیاسی چپ برمی گردد که حائز اهمیت هستند.

از کنار این موضع گیری ها گذشتن می تواند در آینده عواقب ناخوشایندی برای ما که می خواهیم در ساختن یک ایرانی دمکراتیک و فدرال تلاش کنیم ، داشته باشد. برای اینکه بتوانیم بدون پیش داوری ، حب و بغض به یک موضع مسئولانه برسیم ، قبل از همه باید از حرکت های ملی ملیت های ایرانی و بویژه در موضوع صفرخان ، از حرکت ملی آذربایجان شناخت نسبتا جامع ، کامل و درستی داشته باشیم.

سابقه حرکت های ملی در ایران به انقلاب مشروطیت برمی گردد. تدوین قانون انجمن های ایالتی و ولایتی که در وجه عمده آن برای کاهش قدرت حکومت مرکزی و تقسیم قدرت بین مناطق دیگر ایران بود، ولی در وجه دیگر آن می توانست کمک شایانی به رشد و اعتلای مبارزات ملیت های ایران بکند. هنگامی که رضا شاه قدرت خود را تثبیت کرد، حرکت مشروطه خواهی را در وجه دموکراتیک آن سرکوب نمود و از جمله تمامی خواسته ها و مبارزات حق طلبانه ملیت های غیرفارس ایرانی را سرکوب کرد. و برای تشکیل و حفظ دولت - ملت در شکل مدرن آن ، سیاست سرکوب و آسمیلاسیون ملیتهای غیرفارس ایرانی را در پیش گرفت.

بعد از آن مبارزات ملیت های ایرانی برای احقاق حقوق خودشان در اشکال دیگری پیش رفت. در دهه بیست با بازشدن فضای سیاسی ایران بار دیگر جنبش های ملی در مناطق ملی امکان رشد و برآمد کردند. در این دهه دو جنبش بزرگ ملی در آذربایجان و کردستان ایران به وجود آمد، که منجر به تشکیل دو دولت خودمختار ملی در این مناطق شد. این جنبش ها هر دو به درجات متفاوت پیوند با جنبش چپ ایران داشتند. و از حمایت همه جانبه جنبش چپ ایران برخوردار بودند.

در چنین شرایطی بود که صفرخان در مخالفت با قدرت خوانین ، فئودالیسم به حرکت ملی آذربایجان ملحق شد. به عنوان یکی از افسران فرقه دموکرات آذربایجان در راه دفاع ، حفظ و تحکیم دولت خودمختار ملی مردم آذربایجان اقدام نمود. از همین منظر است که صفرخان را باید از دو جنبه دید و واقعیت های تاریخی آن سال ها را تجزیه و تحلیل کرد، تا دقیق تر به قضاوت صفرخان نشست. صفرخان ، هم به جنبش چپ و دموکراتیک سراسری ایران تعلق دارد و هم متعلق به مردم آذربایجان و به مبارزات

حرکت ملی آذربایجان است. اگر یک لحظه صفرخان را از تاریخ مبارزاتی و مقاومت مردم ایران حذف کنیم و او را فقط به یک بخش از مردم ایران متعلق بدانیم ، قطعاً تاریخ مبارزات و مقاومت مردم ایران برای استقرار یک نظام دموکراتیک و فدرال را تحریف و جعل خواهیم کرد. و همچنین اگر خودویژگی تاریخ مبارزات صفرخان را که با فرقه دموکرات آذربایجان برای احقاق حقوق ملی مردم آذربایجان پیوند خورده است را نادیده بگیریم ، قطعاً از شناخت و ارج گذاری واقعی صفرخان دور خواهیم شد. و از یک بعد و خیلی تنگنظرانه به بررسی این رادمرد تاریخ کشورمان برخورد خواهیم کرد.

متأسفانه در اولین سالگرد درگذشت صفرخان ، شخصیت و مبارزات یک بعدی او برجسته شد. نگاه یک بعدی به صفرخان منجر به این شد، که آنگونه که شایسته او است ، مراسمی بدون جنجال و پرخاش برگزار نگردد. از آن بدتر انعکاس این رویداد در رسانه های خبری و موضع گیری های سازمان های سیاسی نیز کاملاً یک جانبه بود. زمانی که ، تمامی گزارشات ، تصاویر و شعارهای مخابره شده در سایت های اینترنتی را به دقت مرور می کنیم ، در موضع گیری های اتخاذ شده توسط سازمان های سیاسی ، تقریباً از واقع بینی هیچ خبری نیست. شاید از تصاویر جوانانی که با علایم ((گرگهای خاکستری)) در مراسم شرکت کرده بودند، می شد به این نتیجه رسید که این ها همان پیروان ((گرگهای خاکستری)) هستند، که به لحاظ سیاسی و عقیدتی ، ایدئولوژی ناسیونال - فاشیستی را در ترکیه نمایندگی می کنند. ولی با کمی دقت به شعارهایی که همین جوانان بر بالای سر گرفته اند، به سهولت متوجه می شوی که اصلاً این جوانان تاریخ و ابعاد سیاسی ((گرگهای خاکستری)) را نمی دانند. شعارها، شعارهایی در چارچوبه حرکت دموکراتیک ملی آذربایجان هستند. وقتی تمامی این شعارها و خواسته های مطرح شده در مراسم صفرخان را در کنار حرکت های ظاهری این جوانان می گذاری ، می بینی قبل از اینکه حرکت این جوانان را محکوم بکنی ، باید با این جوانان به بحث منطقی و بدور از حب و بغض های رایج روشنفکری پردازی و به این جوانان باید به طور واقعی ابعاد سیاسی و تاریخی حرکت ((گرگهای خاکستری)) را توضیح بدهی. البته قطعاً یک عده ای که پشت پرده هستند می فهمند چکار دارند، می کنند. سخن من از جوانانی و اکثریت قریب به اتفاق شرکت کنندگان آذربایجانی در مراسم صفرخان است ، که به نظر می آید، نمی دانند چرا دست های خودشان را به عنوان سمبل ((گرگهای خاکستری)) بالا برده اند.

به نظر می آید این جوانان در بخش بزرگ خودشان عقده های فروخورده خودشان و نسل های گذشته را در اشکال افراطی به نمایش می گذارند. صد البته این حرکت ها آگاهانه نیست ، چرا که مضمون شعارهای آنها با شکل حرکتشان یکی نیست. ((گرگهای خاکستری)) قبل از اینکه یک شکل باشد، یک ایدئولوژی است ، یک حرکت تاریخی و سیاسی است. نمی توان هم پایبند به ایدئولوژی ((گرگهای خاکستری)) بود و هم شعارهای خود را محدود به استقرار نظام فدرال و اجرای بند 15 و 19 قانون اساسی کرد، و خواهان

برابری همه ملیت های ایران نیز شد. ایدئولوژی ((گرگهای خاکستری)) اساسا بر مبنای برتری یک ملت بر سایر ملت ها استوار است.

تمامی نیروهای چپ، دموکرات و تلاشگران حرکت های ملی ملیت های کشورمان ، که برای یک ایرانی آزاد، دموکراتیک و فدرال مبارزه می کنند، تا در ایران فردا تمامی ملیت های کشورمان به طور برابر حقوق در تمامی عرصه های سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی زندگی کنند. باید در قبال این گونه وقایع حساس باشند و نگذارند، موضوعاتی مانند نحوه برگزاری مراسم منجر به وقایعی شود که می توانست در شکل متمدانانه حل و فصل شود. من فکر می کنم ، که ما قادر هستیم در سال های آتی مراسم بزرگداشت صفرخان را با تلاش تمامی کسانی که برای ایرانی آزاد، آباد، دموکراتیک و فدرال مبارزه می کنند، و صفرخان را متعلق به خود می دانند. در کنار یکدیگر و با تلاش مشترک برگزار بکنیم.

طی مبارزات 80 سال اخیر مردم ایران ، برای استقرار دموکراسی در کشور، هیچ زمانی مبارزات حق طلبانه ملیت های ایران از مبارزات سراسری مردم ایران جدا و منفک نبوده است. بین مبارزه ملیت های ایرانی برای خواسته های ملی خود با مبارزه تمامی مردم ایران برای استقرار دموکراسی در کشورمان ، پیوندی تنگاتنگ وجود داشته است. این آن امیدی است که ، می توان با اتکا به آن برای استقرار ساختاری دموکراتیک و فدرال که در آن تمامی ایرانیان خود را برابر حقوق بدانند، مبارزه کرد.

روح بزرگ زمانه ما

فرخ نگهدار

گرچه از مدتها پیش می دانستم که شمع وجود صفر خان رو به خاموشی است اما خواندن پست الکترونیک که وداع با او را خبر میداد قلبم را فشرد. صفرخان برای من و هزاران کس امثال من همیشه تکیه گاهی راهنمای زندگی بوده است. او هیچگاه زیاد نمی گفت و اصلا نمی نوشت اما وجودش همه فروغ بود و هیچ کس نیست که سودایی در سر داشته باشد و اما صدای سخن خاموش صفرخان را زیر پوست خود حس نکرده باشد. منش او در زندگی برای نسل من - و نیز هر نسلی که با چالش ها و آزمون های سخت دمساز است - آموزگاری یگانه بود و همچنان نیز هست.

صفرخان برای همه ما همیشه نماد بی همتای ایستادگی بوده است. اما من دوست دارم خان را نه تنها "نماد ایستادگی" که "روح بزرگ" زمانه خویش هم ببینم. ما همه فرزندان عصر شیدایی و شیفتگی های بیکرانه بوده ایم و همه یاد می گرفتیم که چگونه از "خود" دل کنیم و به "ما" به پیوندیم و عجیب و پر شکوه در میان ما خان بود که حتی در آن هنگامه مفتونی با خویشتن خود بود و هیچگاه ندیدم که جز آن حقیقتی را که کشف می کند به هیچ چیز دیگر به این اعتبار که از "بالا" نازل شده، سرسپارد. در هنگامه ای که سرسپردگی به مکتب، به سازمان و به حزب، به مرکز و به رهبر و به ... در فضای عمومی یک فضیلت بود او دوست داشت که روی پای خود بایستد و حقیقت را آنطور ببیند که خود می فهمد. حد استقلال رای خان به راستی نه کم نظیر که بی نظیر بود.

برجسته ترین ویژگی خان در تمام طول عمر آن بود که همواره چپ بود و با چپ ماند و هیچگاه ضرورتی ندید که این عهد را به سرسپاری به این رهبر و یا آن حزب فرونشاند. صفرخان یکی از برجسته ترین و موثرترین کسانی بوده است که به من شهامت داد - بهتر است بگویم سرمشق داد - که می توانم خود باشم و به هیچ سخن تن ندهم مگر خود مستقلانه به آن دست یافته باشم. او همیشه برایم سرمشق بوده است که چگونه میتوان شخصیت را و حزبیت را هر دو با هم پاس داشت. هیچ چیز به اندازه دنباله روی او را آزار نمیداد.

صفرخان کسی است که برای ساعتها و سالها نگاه مرا به سوی خود کشیده است. صفرخان علیرغم اینکه به وضوح و با شهامتی احترام زا خود را با ایده ها و آرمانهای چپ معرفی میکرد با این همه قدرتی به واقع تحسین آفرین در همزیستی، مدارا و همبستگی با وسیع ترین طیف افکار سیاسی را از خود بروز میداد. گرچه مبارزه سیاسی در شرایط اختناق فی نفسه ظرفیت کلانی برای تولید نفرت از یک سو و شیدایی از

سوی دیگر - و هر دو بیکرانه - از خود بروز میدهد، اما به اذعان همگان سلوک صفرخان با دگرانیشان نه در راستای تولید نفرت که همواره در سمت همبستگی و مدارا تاثیر گذار بود.

اکنون حدود یک دهه است که موضوع آزادی وجدان، عقیده و اندیشه کم کم به یک خواسته عمومی و ارزش فراگیر در جامعه ما تبدیل شده است. در زندان نگهداشتن اشخاص به خاطر نظری که ابراز کرده یا عقایدی که دارند در این روزها در مرکز توجه عموم محافل سیاسی و اجتماعی کشور قرار گرفته و به موضوع اعتراض همگانی تبدیل شده است. اما مقاومت در برابر فشار و سرکوب حکومتی برای واداشتن انسانها به تسلیم از دیرباز - از حدود یک قرن پیش وجود داشته است. و صفر قهرمانیان دست کم در طول نیم قرن اخیر به تمام معنا پرچم دار بزرگ آن بوده است. خان گرچه به خاطر شرکت در شورش مسلحانه و درگیری منجر به مرگ با ارتش دولتی محاکمه و محکوم شده بود اما از چند سال بعد از مرداد 32 همه می دانستند که تمام علل اولیه در زندان نگهداشتن خان عملاً منتفی شده و یگانه علت در زندان ماندن او پافشاری بر عقیده و عدم تمکین به عقاید حکومت بوده است. خان را 25 سال پشت میله ها نگاه داشتند زیرا او حاضر نشد خود را با حکومت همفکر اعلام کند. ایستادگی او نه برای پول بود، نه برای قدرت، نه برای شهرت. ایستادگی او فقط یک معنا داشت: احترام به حق داشتن عقیده و متفاوت از حکومت. صفر خان در 25 سال آخر زندانش خالصترین زندانی عقیدتی ایران بوده است.

از دیروز صبح که خبر خان را شنیدم یک دم در این فکر که گرامی داشت و حرمتی که جامعه ایرانی امروزی در حق خان قایل است بازتاب دهنده این حقیقت است که او به راستی انسان فردای زمان خویش بوده است. سپاس جامعه ما از صفرخان به هنگام تشییع او در سفر به ابدیت بسیار پرشکوه است زیرا او در یک راهپیمایی طولانی به عمق 60 سال هرگز در دیروز نماند. او فرزند بسیار دانا و عمیقاً مهرورز زمانه خویش بود.

خان امروز شایسته احترام است: به خاطر قدرت بیکرانیش در تشخیص نیاز زمانه، به خاطر توان شگرفش در همزیستی و به خاطر اراده عظیمش در وفاداری صادقانه و بی دریغ به مردم سرزمین خویش. یادش گرامی

«زیست جهان» صفرخان!

جمشید طاهری پور

اندوه سنگین درگذشت صفرخان در منست. این یک ماه را بیشتر اوقات به او اندیشیده ام. هیچوقت «خان» را این اندازه مهربان نیافته بودم! هیچوقت به صفرخان این اندازه مهربان نیاندیشیده بودم! در هر درنگی او را می بینم با آن قامت ایستاده ی رشید که مهربان به من می نگرد.
– صفرخان این اندازه مهربان که نبود!
– نه! اشتباه نمی کنم، آن قامت ایستاده ی رشید چشم هایش پر از مهربانی است.

زمستان سال 1351 – پا در زندان قصر که گذاشتم، اشتیاق بزرگم دیدار صفرخان بود. تمام آن سال هایی را که در زندان گذراندم در بندهایی بودم که صفرخان بود. این هم بند بودن با صفرخان شان و منزلتی داشت که مایه ی سربلندی و افتخارم بود. از آن سربلندی و افتخار است که می نویسم.
در زندان، صفرخان روستامرد تنهایی بود. از سال 49 که ما مبارزان جوان زندان های شاه را پر کردیم این تنهایی صفرخان یک ترک نازکی بر داشت اما حقیقت آن است از انبوه ما، تنها دو سه چهار نفری بودند که توفیق آن را یافتند بر سفره دل صفرخان بنشینند، با او همزبانی پیدا کنند و به عوالمی که خاص صفرخان بود نزدیک بشوند.

این حدیث تنهایی صفرخان از فصل های بااهمیت کتاب مقاومت اوست زیرا از یکسو روشنفکران انقلابی ایی را معرفی می کند که توان درک و درآمیزی با صفرخان را نداشتیم و از سوی دیگر روستامرد استوار و یکه خواهی را نشان می دهد که از هیاهوی بحث و جدل های بی پایان روشنفکران انقلابی گریزان است، آن را به ریشخند می گیرد و مایه آشوب و آزار می بیند!

صفرخان در چشم همه ما سمبل مبارزه و پایداری بود. به ما می آموخت: "... و چون انسان، انسان است زیر چکمه له شدن نتواند" و اینکه انسان باید با سر افراشته بزند و در برابر ستمگران و ستم پیشه گان سر تسلیم فرود نیآورد.

این قدرت پایداری را صفرخان از کجا می آورد؟ باور او به سربلند زیستن و در برابر ستم کاران سر خم نکردن از کدام منبع سیراب می شد؟ این باورها را او از کی و از کجا الهام می گرفت؟ اگر کسی برای این سؤال ها پاسخ نداشته باشد چاره ای ندارد جز اینکه بپذیرد حماقت شاه بود که از یک روستامرد ساده صفر قهرمانی ساخت!!

صفرخان روستامرد ساده ای بود اما فقط به این معنا که مشخصه های یک روشنفکر انقلابی را نداشت. آن تنهایی توی زندان-اش هم بخاطر آن بود که هم بندهایش از تیپ او نبودند. از این حقیقت که بگذریم به مردی می رسیم پرورده ی ظلم و ستم یک نظم فئودالیتة ی عشیرتی که چشم که باز کرد دید برای زندگی کردن چاره ای ندارد جز دست و پنجه نرم کردن با ظالمان و ستمگران. و وقتی وارد معرکه شد یک طرف خودش را دید در میان پرشمار رعیت های جور دیده و ستمکش و در طرف دیگر تمام ظالم ها و ستمکاران خان و فئودال را دید زیر بیرق سلطنت و نگین شاه.

آن پایداری صفرخان در زندان شاه از همین تجربه ی زندگی او برمی خاست و الهام دهندگانش هم همان رعیت های همرزم و همسنگرش بودند. لجاجت شاه در در زندان نگهداشتن صفرخان هم منطقی داشت که عبارت بود از وظیفه ی پاسداری سلطنت او از نظم فئودالیتة ی عشیره ای و تعهدی که داشت در قلع و قمع بی امان نهضت چپ ایران در راستای پاسداری از منافع سرمایه داری جهانی.

جهانی که صفرخان در آن چشم باز کرد، در آن مبارزه کرد و چنان غرور انگیز بر رزم و عزم خود پای فشرد، محیط اجتماعی و سیاسی زیست صفرخان ، به گونه ای بود که رنجبران ایران را، راه رستگاری و رهایی جز سرمشق رنجبران آنسوی "ارس" و "خزر" نمی توانست بود. و چنین بود که صفر قهرمانی ، نهضت چپ ایران را معطوف به خواست و اراده ی خود یافت و این دریافت چندان اصیل بود که او را به نماد مبارزه و مقاومت نهضت چپ ایران نامور کرد.

صفرخان برای همه ی نحله های چپ ایران یک فصل الخطاب بود. همه ی گرایش ها او را ارجمند می داشتند تا آن پایه که صفر قهرمانی را نیای خود و خود را از تبار صفر قهرمانی می خواستند، می شناختند و یا می دانستند.

این واقعیت موید آنست در صفر قهرمانی چیزی بوده که چپ ایران خود را در آن باز می یافته ، یعنی با واسطه ی آن چیز احساس تشخیص می کرده ، تشخیصی که در نگاه امروز من دلیل اتوپیای چپ ایران است و از اینجاست که می خواهم بگویم صفرخان آینه دار شکست چپ ایران هم بوده است.

ما در نبرد و پایداری صفرخان ، یعنی در آن "بود" صفرخان ، "زیست جهان" خود را می دیدیم! زیست جهانی که در اصیل ترین معنا، تحقق اراده ای بود معطوف به رهایی توده رعیت و رنجبر از جور و ستم و استبداد فئودال ها، خوانین و بزرگ مالکان با امید دستیابی به رستگاری ایی که برابری و برادری همه ی ابنای بشر را نوید می داد.

صفرخان زنده ماند، فروپاشی شوروی و شکست اتوپیای چپ ایران را دید اما باور شریف و نجیبانه ی خویش را دایر بر آزاد خواستن انسان و سربلند زیستن آدمی از کف نهاد.

در همان اولین شب ورود به زندان شماره 3 قصر، بر سفره ی شام زندان صفرخان مهمان شدم. رویکردی از او، از آن دیدار اول در ذهنم مانده.

پرسید: تو رهبری...؟

گفتم: نه صفرخان! من رهبر نیستم.

باخنده ای پر از تایید و نوازش گفت:

– ها... این خوبه! پس رهبر نیستی!

صفرخان از کسی که خود را رهبر می دانست یا ادای رهبر بودن در می آورد خوشش نمی آمد. شاید اگر کسی تحقیقی بکند به این نتیجه برسد این رویکرد صفرخان از آن نگاهی برمی خاسته که قاعدتا یک روستامرد شورشگر علیه مظالم فئودالیتة ی عشیرتی به مقام رهبری و پیشوایی می توانست داشته باشد. مفهومی که بهر حال از معنای زمینی رهبری دور است، پیشوا را متعالی و فرهیخته می خواهد و رهبر را ابرمردی می داند که با این زندگی و حشر و نشر متعارف و معمول این جهانی آدمیان در فاصله قرار دارد. اما نگاه من به آن رویکرد صفرخان متوجه ی نقدی است که او احتمالا از راهبرد جنبش چپ داشته. من هیچ کلامی از او نشنیدم اما نگاه او پرسنده بود، حتی می توانم بگویم نکوهش می کرد و چند بار هم دیدم پر از پرخاش بود! یک چیز را بااطمینان می توانم بگویم: صفرخان به مردم اعتماد و باور بیشتری داشت تا به رهبران!

"این مردم، مردم سابق نیستند. خیلی فرق کرده اند. خیلی!" این حرف را از زبان صفرخان، همین دو روز پیش در کلن شنیدم، وقتی فیلم مصاحبه ی درویشیان با او را نشان می دادند. کتاب خاطرات او را هم، علی اشرف درویشیان در آورده است، در همه ی زمان ها صفرخان صدای مردم را می شنیده! و حالا سراسر کتاب پر از صدای مردم این زمان ماست. با چه اشتیاقی از دمکراسی برای ایران می گوید؟ این همه شوق را، پیرانه سر صفرخان از کجا آورده است؟ من می دانم! هر که او را شناخته می داند! یک مصاحبه ی دیگری هم از او در سایت "گویا" است. شاید آخرین صدای اوست! نمی دانم! صفرخان تغییر و دگرگونی و اصلاح امور را می طلبد! از حضور و شرکت خود در انتخابات می گوید و... از آن شوق بزرگ. در اشتیاق دمکراسی برای ایران صدایش می لرزد، از شوق می لرزد و به گوش من لرزش شوقی که در صدای صفرخان است تحریر آواز روز آشنایی می آید! آواز روز آشنایی که ما را به دمکراتیزه کردن، رئالیزه کردن و راسیونالیزه کردن نگاه مان، نگاه چپ ایران فرا می خواند.

حق هر کسی است برداشت و دریافت خاص خود را بیان کند و برداشت و دریافت من اینست که صفرخان آواز روز آشنایی برای ما خواند و رفت.

نادرند شخصیت هایی که طوری زیسته اند که مرگشان آغاز زندگی تازه ای برای آنهاست. امروز چند و چون واکنش نسبت به درگذشت صفرخان و طرز مواجهه با شخصیت او به یک ملاکی فرا روئیده که باور و پایبندی هر شخص یا گرایش سیاسی به دمکراسی از جمله با آن سنجیده و ارزیابی تواند شد. این طلیعه ی فراروئی "صفرخان" به طراز یک شخصیت ملی است. این تولد تازه ی اوست. برماست که میلاد او را پاس بداریم.

نهضت چپ نباید صفرخان را در انحصار خود بشناسد. این کوچک کردن صفرخان است. آذری ها حق دارند به صفرخان ببالند و او را بر تارک افتخارات پرشمار خود بنشانند اما بی شک محق نخواهند بود صفرخان را با حدود و علایق آذری خود محصور بسازند. این اهانت به مردم آذربایجان است که فرزندی چنین سرفراز در دامن خود پرورد و به تمامی مردم ایران زمین هدیه کرد. این بطور مضاعف کوچک کردن صفرخان است که خودبینی های ملی و قومی و دشمن خویی های برخاسته از آن را برنمی تافت ، که علیه تحقیر ملی ، تبعیض دینی ، ستم فرهنگی مبارزه کرد و آرمان اش آزادی ، برابری و برادری همه ی ملت ها، همه ی دین ها و همه ی فرهنگ ها بود.

آری! صفرخان به همه ی مردم ایران تعلق دارد. صفرخان از آن همه ی آن کسانی است که انسان را آزاد و سربلند می خواهند، از آن هر کسی است که از ظلم و ستمگری ، بی عدالتی و تبعیض رویگردان است و در برابر استبداد چکمه و نعلین سر تسلیم فرود نمی آورد. .. درود آتشین به خاطره ی صفرخان.

19 آذر ماه 1382

گفتگو با صفرخان / آن روز که از زندان آزاد شد

آبان ماه 1357 زیر فشار جنبش انقلابی مردم ایران، در زندان های ایران باز شد و گروه زندانیان سیاسی آزاد شده و به آغوش خانواده خویش بازگشتند.

باور مردم به اصلاح پذیری نظام شاهنشاهی چنان در هم فرو ریخته بود که حتی زندانیان سیاسی آزاد شده نیز رهائی خود را یک عقب نشینی تاکتیکی رژیم شاهنشاهی ارزیابی کرده و به ادامه آن باور نداشتند. این همان نکته ایست که در مصاحبه صفرخان می خوانید.

23 آبانماه 57 صفر قهرمانی و جمعی از زندانیان سیاسی زندان قصر آزاد شدند و در روزهای بعد زندانیان دیگری که در تهران و یا شهرستانها محبوس بودند. همه آنها به صف انقلابی پیوستند که دیگر نه در خانه و مطبوعات، نه در حاکمیت و پیرامون آن، نه در محافل سربسته سیاسی و یا جنبش های زیر فشار دانشجویی بلکه در خیابانها به سیلی بنیانکن تبدیل شده و استبداد را با خود می شست و می برد!

صفرقهرمانی، با شهرت قدیمی ترین زندانی سیاسی جهان وقتی از زندان به خانه باز می گشت نه شهر را می شناخت و نه خیابان ها را. در غیب 30 ساله او چهره شهر تهران دگرگون شده بود. همسرش در غیاب او چهره در نقاب خاک کشیده بود و فرزند یگانه دخترش تازه پاورچین پاورچین راه می رفت. نه روی صندلی می توانست بنشیند و نه در میانه اتاقی که دخترش در اختیار او گذاشته بود. سالها روی زمین و پشت به دیوار زندان نشسته بود. هنوز عضلات بدنش ورزیده بود. به روستائی چابکی می ماند که تازه از کار شخم زمین و یا درو گندم و کوبیدن آن با ورزو (گاو نر) به خانه بازگشته باشد. در زندان ورزش می کرد. چیزی شبیه ورزش باستانی اما نه با میل، بلکه با دمبل! وصف این ورزش آلوده به سماجت صفرخان را به قلم مترجم و متفکر بزرگ معاصر ایران محمود اعتمادزاده (به آذین) در کتاب " میهمان این آقایان " خوانده بودم.

آیت الله طالقانی هنوز آزاد نشده بود. زنده یاد حاج علی بابائی، طاهر احمدزاده و حاج مدیر شانه چی خانه اش را در خیابان تنکابن آب و جارو کرده و منتظرش بودند و اعظم طالقانی میهماندار زنانی بود که در اتاق های خانه دو طبقه آیت الله طالقانی جمع می شدند. سینی چای را محمدرضا از طبقه اول تا طبقه دوم که اتاق پذیرائی اش را برای آیت الله طالقانی در نظر گرفته بودند میر رساند. ابتدا سری به آنجا زده بودم و حالا به دیدار صفر خان آمده بودم. سراغ آیت الله آزادی خواه و سنت شکن را از صفرخان گرفتم. گفت " آقای طالقانی در بهداری زندان است، قرار بود با ما آزاد شود "

صفرخان خسته و مبهوت بود. جوان رفته بود و پیر بازگشته بود. اغلب آنها که به دیدارش شتافته بودند به زبان آذربایجانی حرف می زدند. زبانی که من در اتاق شلوغ و فرو رفته در دود سیگار با آن بیگانه بودم. کوتاه پرسیدم و صفرخان کوتاه پاسخ داد. مجالی برای گفتوی طولانی نبود. گروه های بعد آزاد می شدند. من عازم اوین بودم و او چشم انتظار آنها که هنوز در زندان بودند.

می دانستم وقتی در زندان قصر گفته بودند آزاد شده ای، گفته بود "من اول نمی روم، وقتی همه رفتند، من می روم" زندانی ها دوره اش کردند، برایش دالان بستند و گفتند "خان! همه را مرخص می کنند. برو، ما هم پشت سرت می آئیم!"

من پرسیدم و او جواب داد. این مصاحبه را از روی کیهان 57 بازنویسی کرده و برایتان می فرستم تا به یاد همه قهرمانی ها و همه قهرمانان منتشر کنید. به یاد همه آنها که در سال 57 از زندان بیرون آمدند و اکنون در گلستان خاوران خوابیده اند و آنها که در بهشت زهرا یا امام زاده طاهر به زیر خاک رفته اند اما آرمان هایشان در فرزندان و نوه های صفرخان زنده است.

صفرخان امروز در مصاحبه ای با خبرنگار کیهان در خانه دخترش گفت

بعد از 30 سال، من این آزادی غیر مترقبه را مدیون مردم هستم. اگر مردم نبودند تا آخر عمر باید در زندان می ماندم. این آزادی به کوشش مردم بدست آمد و من آن را گرامی می دارم چرا که برای بدست آوردن آن چه خونها که ریخته نشد و چه سینه ها که به گلوله سپرده نشد.

- پرونده شما چی بود و چرا به حبس ابد محکوم شدید؟

من 30 سال پیش، پس از پنج سال فعالیت و مبارزه در میان دمکراتهای آذربایجان که شکستها و پیروزی هائی داشت (سال 27) دستگیر شدم و به زندان افتادم. مبارزه من علیه حکومت فئودالها بود ولی با آنکه این را می دانستند به حبس ابد محکوم کردند.

- هیچ وقت تقاضای عفو نکردید؟

- سال 55 یکباره مرا با 60 نفر برای نوشتن تقاضای عفو به زندان اوین بردند. من قبول نکردم و بخاطر همین مدتها در بدترین شرایط در زندان اوین ماندم.

به من گفتند: آنقدر اینجا میمانی تا بپوسی. من خندیدم و گفتم: من پوسیدنی نیستم، مردم پشت دیوار زندانند. (1)

اعتراض های من به زندانبانها باعث شد به سلول سبز در زندان اوین تبعید شوم. این زندانی است که در آن هرگز نمی توان شب و روز را تشخیص داد، هوایش را با پمپ عوض می کنند. مدتها در این زندان بودم. البته، این ماجرا مال سال 55 است. از گذشته های تلخ و پرمشقت نمی خواهم چیزی بگویم، در باره زندان برازجان که 25 سال زندگی مرا بلعید نمی خواهم هنوز حرفی بزنم.

- شما 30 سال شهر و زندگی مردم را ندیده بودید. وقتی از زندان آزاد شدید احساس غربت نمی کردید؟
- راست می گوئید. فکرش را بکنید؛ سالها گوشته زندان برازجان بدون ملاقات بودم. اگر شهر را نمی شناسم، اگر هیچ خیابانی را بلد نیستم و اگر هر لحظه تمام وجودم هوای کسانی را دارد که هنوز در زندانهاوند تعجب نکنید. همه زندگی من پشت سر من است. زندگی من در زندان است. بچه ها هنوز در زندانند.

- می گویند شما در زندان ها نقش صاحبخانه را داشتید؟ تجربه زندان و چگونگی زندگی در زندان را به جوان هائی که تازه به زندان می افتادند یاد می دادید.

- من نوجوانهائی را دیدم که هنوز موی صورتشان در نیآمده بود و آنها را به جرم خواندن یک کتاب به زندان آورده بودند. از کجا شروع کنم و چه بگویم؟

- می توانید چند خاطره برای خوانندگان کیهان تعریف کنید؟ از احساس آزادی خودتان بگوئید.

- همه وجود من خاطره است. من کسانی را ترک کرده ام که 25 سال با آنها بسر برده ام. من از آزادی خودم چه می توانم بگویم؟

برای من درک کلام زیبای آزادی هنوز امکان پذیر نیست. در روزنامه ها می نویسند سانسور نیست. شما را به خون همه شهدای راه آزادی قسم میدهم که این پیام مرا خطاب به مردم ایران بنویسید:

ما با اراده مردم از زندان بیرون آمدیم. عفوی نه برای من و نه فکر می کنم برای همه آنها که آزاد شده اند در کار نبوده است. ملت ما را آزاد کرد. ملت بقیه زندانیان سیاسی را هم آزاد خواهد کرد. ما به این نیرو ایمان داشتیم و همچنان داریم. حتی در هولناک ترین لحظات که دوستانمان را برای شکنجه می بردند و ما فقط فریاد و نعره آنها را می شنیدیم امید به مردم را هرگز از دست ندادیم.

سینه من دفتریست که با مرکب خون همه خاطرات 30 سال گذشته را در آن نوشته اند. از من شما می پرسید چه آرزویی دارم؟

من می گویم که خواست من آزادی تمام احزاب است و آزادی تمام زندانیان سیاسی. دولتی ها و امنیتی ها می گویند چریک ها باید در زندان بمانند. من امروز با مراجعه به همان دفتری که در سینه دارم می گویم کسی بنام چریک که اتهام قتلی داشته باشد زنده نیست که در زندان باشد.

-سیاست دولت جدید برای آزادی زندانی ها را تأیید می کنید؟

-من بسیار بدبینم و تقصیر هم ندارم. من معتقدم حکومت ایران از اتحاد مردم بیش از هر چیز بیم دارد.

دستگیری به آذین که خبر آن را در آخرین لحظات زندان 30 ساله ام شنیدم دلیل من است!

کیهان سوم آبان 1357 صفحه دوم

1- این همان سال و همان تهدیدی است که رهبران کنونی جمعیت موتلفه اسلامی - از جمله عسگراولادی، پرورش، بادامچیان و...- به آن تمکین کردند و پس از درخواست عفو از شاه، در مراسم سپاس آریامهر، در تلویزیون شاهنشاهی ظاهر شدند.

سکوت چرا؟

حمید دادیزاده

وقایع چنان سریع می‌گذرند و رویدادها پشت سرهم شتابناک چنان در حرکتند که انسان‌ها در می‌مانند که در این رهگذر تند حوادث چگونه واکنش نشان دهند. امروزها خبر مرگ صفرخان یکی از این رخ داده‌ها بود که بخش وسیعی از رسانه‌های تصویری و شنیداری خارج از کشور از طرح آن خودداری کردند و علی‌رغم اینکه برخی از این رسانه‌ها آذربایجان را قلب ایران و کردستان را مهد تمدن ایرانی می‌نامند از ذکر صریح و روشن رویدادهای این مناطق به حاشیه رانده شده هنوز هم امتناع می‌کنند. گردانندگان تلویزیونهای باورمند به بازگشت نظام موروثی حتی از ذکر خبر درگذشت صفرخان خود داری کردند و تنها آقای ب. صوراسرافیل لطف خود را شامل این فرزند قهرمان ایران نمودند و با اطلاق واژه‌هایی چون اجنبی پرست، وطن فروش و آدم کش صفرخان را به باد دشنامهای سخیف گرفتند. آقای صوراسرافیل که بیش از دو دهه است که از مرزهای ایران در خارج است به کسی اتهام اجنبی پرست و مزدرو میزند که 32 سال در سراسر ایران زندانی بود و حتی در خارج از وطن خویش زندگی نکرد و هنگام مرگ آثار ضربات آدم کشان دو رژیم بر بدن او هویدا بود. ایران پرستی دروغین آنها به این اجازه را نداد که از حقوق ابتدایی یک ایرانی، که دهه‌ها زندانی رژیم گذشته بود، حتی به طور سطحی پس از وفاتش، سخنی به میان آورد. اما من خیلی ساده برای نسل جدید که از طریق رسانه‌های الکترونیکی به این نوشته‌ها دسترسی دارند و دارای وجدان بیدار و روحی پاک و بی‌غرض هستند عظمت کار صفرخان یا صفر قهرمانیان را با مثال زندگی خودم توضیح می‌دهم:

حوالی آذرماه 1327 صفرخان روانه زندان‌های آریامهر می‌شود و من چشم به جهان می‌گشایم و 25 آبانماه 1357 که صفرخان از زندان اوین تهران آزاد و به تبریز می‌آید، من تحصیلات دانشگاهی‌ام را تمام کرده، سربازی رفته و شش سال هم معلمی کرده بودم. سفر زندگی صفرخان را من این گونه و با این تمثیل بیان می‌کنم و چه خوب از خود صفرخان بشنویم: «من بیر انسان عمری زندان‌لار گوشه لرینده تالمیشام» من به اندازه طول عمر یک انسان در گوشه زندان‌ها مانده‌ام.

اما صفرخان برای من در جهان امروز و با ویژگی‌های جدید، چه مفهومی دارد:

در بررسی نمادهای برجسته فرهنگ و نشانه‌های هویت ملیت‌های محروم در جوامع چند فرهنگی چون ایران، صفرخان به عنوان نماد و سمبل بارز یک ملیت به حاشیه رانده شده است، ملیتی که سیاست‌های

فرهنگ‌زدایی **acculturation** و استحاله‌گری در فرهنگ حاکم تلاش دارد از مطرح شدن این نشانه‌ها و نمونه‌ها بپرهیزد.

صرف نظر از این که حرکات فرقه دموکرات آذربایجان، در آن مقطع حساس و پیچیده تاریخی، که استالینیسیم بر اندیشه‌ها حاکم بود، چه مسیری را می‌خواست طی کند، چهره‌های ماندگار و یادگارهای زنده آن دوران در شهرهای آذربایجان، از زنده‌دلی، شادمانی، پرمهری، جو صلح آمیز و آشتی‌جویانه در عرصه روانی و از فعالیت‌های ماندگار در عرصه اقتصادی و بویژه تعلیم و تربیت به زبان اصیل مردم آذربایجان، در آن مقطع یک ساله سخن می‌گویند. صفر خان نمادی است اصیل از فرهنگ و هویت مردم آذربایجان، نمادی که از سده‌ها و دهه‌ها قبل در معرفی موجودیت فرهنگی و شخصیت تاریخی مردم آذربایجان توسط دیگر نشانه‌های برجسته این سرزمین همانند اسطوره‌هایی خودنمایی می‌کنند، همانند بابک خرم‌دین، ستارخان، باقرخان، شیخ محمد خیابانی، بهرنگی و دیگران که فهرست همچنان ادامه دارد. بنابراین صفرخان نمادی است از مقاومت یک ملت دیرسال که فرهنگ و هنر و پروسه توسعه و شکوفایی‌اش دچار «یخبندان‌های تاریخی» یعنی وقفه‌های دیکتاتوری شده است. مقام موقعیت صفرخان را بیش از همه مردم آذربایجان با گوشت و پوست خویش لمس می‌کنند. صفرخان یک متن است. متنی که فرزندان آذربایجان هرروز او را خوانده و از نو معنی خواهند کرد. متنی ماندگار در دل تاریخ و اعماق آرزوهای مردم. او همچنان پرچمی است که مدام در اهتزاز است. هرچند که میل به کتابخوانی نداشت و چهره‌اش رنگ روشنفکری نگرفت و 32 سال زندان و جو مختنق دوره جوانی‌اش او را از علم و دانش محروم کرد، اما وجود او، حضور او و زبان شیرین آذری او متنی است روان، از هر متن ادبی خواناتر و از هر نغمه‌ای زیباتر، که نام او را چوپانان در سینه‌کوه‌های آذربایجان و دهقانان در قعر دره‌ها و دامن تپه‌ها سر خواهند داد و عاشقان آذربایجان در سازهای خویش از سوز مرگ فرزند زبان بسته خویش خواهند نواخت. صفرخان هرچند به کل مردم ایران و نیز به ملیت‌های رنج کشیده جهان تعلق دارد، اما فقر فرهنگی جامعه ما و طوق‌های تیز شونیسم مضاعف حاکم هرگز امکان رشد و پیشرفت به این انسان آزاده را نداد و او را در دو دهه اندی اخیر در کنج خانه نگه داشت.

صفرخان در خصلت‌نگاری فرهنگ ایران یک فرد نیست، بلکه یک پدیده است. او نماد اعتراض به جرثومه و تندیس دیکتاتوری است که موجودیت زبانی، فرهنگی و اصالت خلقی را به رسمیت نمی‌شناسد. صفرخان را باید در قلب و دل میلیون‌ها دهقان، روستایی و محرومان کوره‌پز خانه‌ها و خوش‌نشینانی جست که همچنان از حقوق طبیعی و از ابتدایی‌ترین مزایای شهروندی مدرن محرومند. در شهرها و روستاهای خویش دسترسی به ابتدایی‌ترین خدمات فرهنگی، ادبی و هنری به زبان خویش را ندارند، سیاستی که سبب عقب‌ماندگی و توسعه نیافتگی اقتصادی و از سویی خجالت‌زدگی و روان‌پریشی ملیت بزرگی است. آنان با زبان حال خویش، این پرسش را دارند که چرا در جامعه‌ای که از هر دو نفر یک نفر آذری است،

امکانات قانونی برای رشد مدنیت و حقوق شهروندی آنان به رسمیت شناخته نشده است؟ مقاومت‌های صفرخان‌ها، تلاش‌های بهرنگی‌ها، ایستادگی‌های ستارخان‌ها و دیگران گام به گام شکوفه‌های شکوفندگی فرهنگی این خلق و سایر ملیت‌های دربند را بارور می‌کند و نسل نو در حال زایش و رویش است که روی کردی دگرگونه با مسایل فرهنگی و هویتی دارد. روی کردی که از فردایی صلح آمیز، آشتی‌جویانه و وحدت طلب دارد. رشد و گسترش نشریات به زبان‌های غیررسمی، طرح مداوم ضرورت طراحی اورتوگراف و الفبایی جدید برای این زبان توسط کارشناسان و زبان‌شناسان و تلاش‌های متخصصین زبان و ادب آذری در بازخوانی فرهنگ این ملیت اصیل نشان از این سخن نیک دارد. بهر حال صفرخان این نماد حضور مداوم زبان شیرین آذری و فرهنگ قدیم آن و این سمبل مقاومت در برابر استبداد در قلب و در آرزوهای میلیون‌ها انسان محروم از فرهنگ و زبان خویش زنده است.

طغیان صفرخان علیه ظلم ارباب‌ها و فئودال‌ها و ژاندارم‌ها هرچند سفر زندگی او را به زندان‌ها کشاند، اما صفرخان آن قدر زنده ماند تا قدرشناسی فرزندان سرزمین خویش را نظاره‌گر باشد. او آن قدر زنده ماند تا چهره‌های مصمم و پیگیر جوانان آزادیخواه آذربایجان را ببیند که با گام‌های مطمئن در پی اثبات هویت انسانی و اصالت خویشند. اما هرچند آرزوهای صفرخان در برچیده شدن بساط فئودال‌ها و ستم اربابان به تحقق پیوست، اما به سبب انتقال قدرت از استبداد سلطنتی به استبداد دینی ستم مضاعف علیه مردم همچنان ادامه یافت و در مواردی عمل کرد جباران دینمدار روی ژاندارم‌های سابق را نیز سفید کرد.

صفر خانین حیات سفری

حمید دادیزاده

صفر قهرمانیان بیر انسان عمرونو حبسخانهده قالاندان سونرا بو دونیادان کوچدی. ملت لرین تار یخینده و اونلارین درین کولتور و معنوی حیاتلاریندا بیر نشانه لر، کدلار وار، کی تاریخ بویو دیلدرده ازبر اولوب ابدی قالاجاقدی. زمانین گنچمه سی و دورانین دیشمه سی بو نشانه لری مللتلرین تاریخی صحیفه لریندن سیله بیلمز. هر میللتین کیملیگی، وارلیگی، هویتی و کاراکترلارین بو نشانه لرله تانیماق دا اولای بیلهر. صفر بو سیرادا آذربایجان تاریخیمیزده بیر نشانه دیر.

صفر خان ایران آذربایجانین بیر بویوک قهرمان اوغلو اولاراق، گنج ایکن ظولمکار اربابلار و فئودال لارلا مبارزه یه باشلادی. صفر خان آذربایجان خالقی نین نشانه سی اولاراق، میللتیمیزین دیلین، شرفین، وارلیغین و تاریخین 32 ایل شاه رژیمینن حبسانه لرینده قورویوب ساخلادی. او بیر بایراق کیمی هر بیر زمان هاوالانیب، دایانیغلی، قدرتلی و محبتلی بیر انسان کیمی مینلر آزادلیق یولون گئدنلره بایراقدار اولدو. صفر خانین آدی آذربایجان تاریخی، کولتوری و مدنیتینده بابک، ستارخان، خیابانی و باشقالاری کیمی حک اولونوب یاشیه جاقدیر.

صفر خان بیر آیکان کیمی میللتیمیزین سسین، آرزولارین و اونون ظولمه قارشی مجادله ایدهالارین ترنم ائدیر. 32 ایل سورگونلر، اشکنجه لر دوستاقلاردان سونرا، صفر خان تهرانین اوین حبسانه سیندن آزاد اولاندان سونرا، دوستلاریمیزین چیکینلری اوستونده چوخ حرمتله قارشیلاندی. اونون سویملی آذری دیلی، انسان کاراکترلاری، متانت و دوزومو افسانه لرده قید اولمالیدیر. صفر خانین عمور سفری و حیات یوللاری بوتون ظولم آلتیندا قالان مولتی کالجیر (نچمه مدنییتلی) ئولکه لرده بیر سمبل اولای بیلهر. تاسف له صفر خان بیر دسپوتیک نظامدان قورتولارکن باشقا بیر انسان تاپدالایان رژیمله اوز اوزه اولدی.

صفر خانین ایدهالارین آذربایجانین گلهجک نسیللری دگرله ندیره جک. اونون سسی و مهربان باخیشی ائلیمیزه سوینج و الهام وریر. معاصر شاعریمیز نه گوزه ل بو ایدهالاری سویله میشدیر:

کاش کدر آلمایا یئر کوره سینی

انسانلار غصه یه دولمایا بئله

هامی سئوگی دئییب سئوگی ائشیده

داغلی بیر اوره کده اولمایا بئله
هر باخیش هر دوداق هر دیل هر آغیز
پایینی سئوینجله داشییا بیله.....
(علیرضا میانالی)

آذربایجانین ضیالیلاری و باشقا عدالت پرور و صلح سون وطنداشلاریمیز اونون تورپاقا تاپشیرما مراسمینده
اشتراک ائدیب و حاضر اولدولار. یوزلرجه توپلانتی، چیخیش و مجلس بو الهام وئرهن انسانین حاقینده
تشکیل وئریلدی و یازیلار یازیلدی. سوزومون سونوندا بونا اشاره ائدیم کی صفر خان حاقینده لازم اولان
تدبیرلر و اونا لایق خدمتله عمله گلمه دی. یالانچی ایرانچیلار وقتلی غنیمت بیلیب ، صفر خانی وفات
اوندن سونرادا راحت بوراخمیوب، اونا تهمت وورولار
هر حالدا، سعادت و آزادلیق اولدوزو وطنیمیزده دوغان زامان صفر خانین آدی و اونون کاریسما تیک
کاراکتری داها دیلله دوشوب وائلر ایچینده یایلاجاغ.
روحو شاد و آدی ابدی قالسین.

ایران باقری: مرد ایمان (شعر) به اسطوره مقاومت صفرخان
(به زندون ستمشاهی ، تو بودی ورد آگاهی))

خبر تلخ است ، خیلی تلخ ، یاران مرد ایمان رفت
(صفر)) اسطوره عشق و شرف از پیش یاران رفت
پس از سی سال و اندی در دل زندان ظلم و زور
کنون با سرفرازی روی دوش دوستداران رفت

جوانان ، راه او راه فرا دید دلیران بود
نبردش ای رفیقان ، افتخار خاک ایران بود
جوانی ارمغانی داد تا - شد جاودان این سان
شکوه عشق او آبادی ایران ویران بود

تمام عمر بی پروا ، براه مردم و میهن
رشید و یل تهمتن وار می جنگید با دشمن
ستون استقامت بود و سد پایداریها
هراسی در دلش هرگز نبود از خشم اهریمن

(صفر)) مرد هدف رفتی ولی سالار دلهایی
هماره هر کجا ای فخر میهن در دل مائی
بهشت آرمانی ، پاس میداریم راهت را
به تاریخ وطن ، ای قهرمان جاوید و والائی

نوزدهم آبانماه هشتاد و یک

متن سخنرانی دکتر خسرو پارسا در مراسم خاکسپاری صفرخان

قرار بود که این نوشته در مراسم بزرگداشت او قرائت شود . همانطور که آقای درویشیان اشاره کردند متأسفانه در حد تحمل این جامعه نبود که از چنین شخصی بزرگداشت بعمل آید. بنابر این، من عین آن نوشته را با تغییراتی که انجام داده ام می خوانم .

من فکر نمی کنم که هیچ سخن در وصف مردی که طولانی تر از هر انسان دیگری در تاریخ، زندانی سیاسی بوده است ، گزافه باشد و نیز هیچ سخنی در مذمت نظامی که 32 سال فردی را به جرم آنکه متفاوت می اندیشید و سر فرود نمی آورد، در بند بکشد. و ما همگی این افتخار را داریم که هم عصر چنین مردی و چنین واقعه ای هستیم . ما صفرخان را تجربه کرده ایم و هیچ چیز نمی تواند این تجربه را از ما و آیندگان بستاند.

از زمانی که صفر قهرمانیان در پی موج انقلابی مردم از بند آزاد شد ، گروه کثیری خواستار تجلیل از او در سطح ملی به عنوان نمونه متعالی آنچه که یک انسان می تواند باشد ، بودند. تجلیل از او ، تجلیل از یک مبارز ، یک مبارزه و یک آرمان بود. ولی صفرخان همواره با فروتنی و صمیمیتی که به اندازه مبارزه اش عظیم و شگفت انگیز بود مقاومت و مخالفت می کرد. به نظر صفرخان او کاری جز آنکه کرده بود نمی توانست بکند. او خود را آماده کرده بود که تا پایان عمر در بند بماند و اکنون که به مناسبتی میمون خود را در میان مردمش می دید به درون خود می نگریست و به نظرش می آمد که کار طاقت فرسایی نکرده است زیرا که طاقت او را کرانی نبوده است . 32 سال مقاومت و استواری ، نه و نه گفتن به نظر او کاری است که باید می شد. تصور نمی کنم می توان طبیعی تر و صادقانه تر از این، یک راز 32 ساله را رمز گشایی کرد. من سالهایی که به سابقه رفاقت و طبابت در محضر او بودم به نوعی خود را در فضای تاریخ می یافتم و هنوز هم تجسم وجود او را آرام بخش و اطمینان دهنده می یابم. ما قهرمان پرست نیستیم، ولی این را باور داریم که قهرمانی هایی از این دست به ماورای خود، به فراسوی زمان و مکان می روند و به نسلهایی نیرو می دهند که ارزش باور ، صداقت و استواری را می دانند.

متن سخنرانی دکتر پیمان در مراسم خاکسپاری صفر خان

بنام خدا و با درود بر روان پاک اسطوره مقاومت صفر خان قهرمانیان.

نام این قهرمان با مقاومت اوج می گیرد، برای ما نماد مقاومت است و به همین دلیل همگان او را ستایش می کنیم و ماندگار می دانیم.

من یک پرسش در ذهنم طرح شده و فکر می کنم برای خیلی ها طرح می شود که ببینیم معنای این مقاومت چیست؟ شاید برای شماها که اینجا جمع شده اید و متعلق به دورانهایی هستید که فضای فکری - ارزشی جامعه ما درک درستی و راستینی از مقاومت داشت، برایتان این سوال طرح نباشد، ولی برای کسانی که در منزل دیگری، در فضای دیگری پا به عرصه گذاشته اند - منطقی که این ارزشها اعتباری و غیر واقعی شمرده می شوند - 32 سال مقاومت به خاطر دفاع از آزادی، حیثیت و شرف انسانی بی معنی جلوه می کند.

اگر قرار باشد پیام صفر خان فقط برای مخاطبین حاضر نباشد که او را خوب درک می کنید و با وجدان و روح خود ارزشهای او را عجین کرده اید، اگر قرار باشد مخاطب او نسل جوان امروز ما هم باشند - آنانکه دوران شما را درک نکرده اند و نسل یکی شما را -، باید برای آنها مقاومت را معنی کنیم. برای چه بود؟ چه ارزشی بود که او 32 سال از بهترین فرصت زندگی خودش را در زندان، تبعید با دردها و شکنجه ها به سر برد و یک کلام که نشانی از تسلیم و در عمل بدست آوردن زندگی پر امن و پر نعمت و آسوده باشد، بر زبان نیارود؟ چرا؟

در منطق عقلانیت ابزاری که ارزشها از علایق روزمره مادی زاده می شود و براساس بها و هزینه ها محاسبه می شود، این کار دیوانگی است، بیهوده است، تخیل و تخدیر در دایره احساساتی است که هیچ دستاوردی ندارد و هیچ تاثیری در واقعیهایی که با قوانین دیگری تغییر می کنند در بر نخواهد داشت. آنها می توانند بگویند که تاثیر وجودی و تاثیر این نوع مقاومتها در تغییرات اجتماعی چه بوده است؟ آنها که با آن خرد ابزاری عمل می کنند، دنیا را اداره می کنند و شما منزوی در گوشه ای فراموش شده اید؟! ولی منطق ما چیست؟ منطق مقاومت چیست؟

سطح دیگری از زندگی که شماها و صفر خانها در آن فضا زیستند، ارزشهایی که آنها نه تنها واقعی، که خیلی بیش از علایق قدرت و سلطه واقعی است، ارزشهایی برخاسته از هستی انسانی است. هستی ای که دائما در پی آزاد شدن، شکفته شدن، خلاق شدن و آزاد زیستن است. و جاودانگی را در شکفتگی آن استعدادهای عالی انسانی می بیند، نه در ابزار سلطه و قدرت، ثروت و سرمایه. این دو منطق متضاد است، دو رویه و دو لایه از زندگی است.

امروز جهان درگیر سلطه سرمایه داری نئولیبرالیسم ، منطق ابزارگرایی اش را بر فضای فکری نسل جوان نیز سعی در اعمال و حاکمیت کردن دارد. اگر ما این مقاومت را که در منطق حیات ، در منطق واقعی زندگی ، رمز پایداری زندگی است ، رمز جاودانگی حیات است ، رمز شکفتگی استعدادهای حیاتی است روشن نکنیم، به نسل جوان منتقل نکنیم، مثل امروز، او بر این ارزشها ممکن است بهایی قائل نباشد.

من فکر می کنم که ما باید تفاوت این دو منطق را روشن کنیم . صفر قهرمانیان هم برای جاودانگی همین زندگی خودش ، برای اعتلای همین زندگی خود مبارزه کرد، نه برای یک سلسله ایده آلهای ماورایی و ناکجاآباد که متهم می کنند. آرمان گرایی برخاسته از واقعیت زندگی است، اما واقعیت زندگی رو به رشد ، رو به اعتلاء و رو به ماندگاری است، نه واقعیت سرمایه و سلطه.

اگر امروز جامعه ما و نسل جوان ما را می خواهند از آرمان خواهی ، از ایمان به ارزشهایی چون آزادی ، عدالتخواهی ، عشق ، مهر ورزی ، همکاری ، صمیمیت ، فداکاری ، ایثار خالی کنند تا به این واقعیتهای روزمره سطحی اکتفا کنند- آنچه که ظاهراً ملموس است ، آنچه که در دو قدمی دیدنی است نه دوراندیشی، نه آنچه که به زندگی پایداری داده- اینجاست که ما باید رویکرد تاریخ داشته باشیم، نه تمدن انسانی بر پایه پول و سلطه. بر پایه ارزشهایی چون خلاقیتهای علمی ، عشق ، عرفان و آزادی و عبادت است که این منطق توانسته دوام بیاورد و در این موارد پیام امروز صفر خان به جهان و نسل جامعه ما پیام این منطق است . این منطقی که عیناً واقعی است نه ذهنی، نه اعتباری. در واقعیت زندگی تک تک ماست. آنچه که ما را به لایتناهی پیوند می دهد و از روزمرگی رها می دهد، در سطحی بالاتر و عمیق تر از ارزشهای قابل زیستن و ماندگار پیوند می دهد، آن ارزشها ضامن دوام و همبستگی ماست. چه چیزی انسانها را در کنار هم نگه می دارد ؟ پول و سلطه مایه تجزیه و رقابت و خشونت و جنگ دائمی است و عشق و عدالت و آزادی عامل پیوند و اتحاد همه ملتها است. (من شعر زیبایی از سیاوش کسرای آورده بودم که جا گذاشته ام ، مثل همیشه فراموشکار !)

امیدواریم که ما بتوانیم با ادبیات نو و با زبان این نسل آشنا شویم . لازم است آنهایی که حافظ و رزمنده در راه آزادی و عدالت هستند، دائماً با زبان عصر خودشان سخن بگویند ، پیوندشان را با ارزشهای فرهنگی جامعه پیوسته تجدید و بازسازی کنند . نمی شود در خلوت و انزوای خود با آرزوهای خویش تنها باشیم و یک عمر در پای کوه به امید رسیدن به قله اندوه بخوریم ، غصه بخوریم . باید بیاییم در عرصه عمل اجتماعی که ما را با مردم، با نسلهای جدید، با توده های زحمتکش پیوند می دهد ، در این پیوند ما یکبار دیگر خود را تعریف کنیم . خودی که تدریجاً - بعضاً نمی گویم همه - در بازشناسی اش احساس اندوه ، نوستالژی و یا بعضاً حقارت ، شکست خوردگی و مغبون زدگی کند. این خود اگر بیاید در عرصه عمل اجتماعی پیوند بخورد با واقعیتها ، دوباره تعریف بشود ، به خود ما نیز نشاط می دهد. زیرا ما می بینیم که هر زمان با این ارزشها زنده ایم و نوایم و تازه متولد شده ایم و در نتیجه این پیوند ، زبان عصر جدید ، زبان

این نسل را به شما و زبان منطق شما را نیز به این نسل آشنا می کند و وحدتی دوباره براساس ارزشهای انسانی میان این جامعه خواهان رشد، شکفتگی و پیروزی حقیقت، آزادی، عدالت و زیبایی فراهم می کند.

متن سخنرانی محمدعلی عمویی در مراسم خاکسپاری

صفر خان

محمدعلی عمویی

گرامی باد نام و یاد اسطوره مقاومت ، دوست و همدل اکثر نزدیک به تمام زندانیان سیاسی رژیم گذشته ، صفر قهرمانیان .

تسلیت و درود به شما علاقه مندان این نماد پایداری که شرکت و حضورتان در سوگ و بزرگداشت رادمردی که بیش از سی سال از عمر گراندیش را به خاطر مبارزه برای تحقق آزادی و عدالت اجتماعی در آوارگی ، زندان و تبعید بسر برد ، سختی ها را جانانه پذیرا شد و تسلیم نشد ، نه تنها تودיעی است با این بزرگ مرد به هنگام خاک سپاری پیکر بی جانش که در واقع ، ارج نهادن به عنصر مقاومت و پایداری است .
قدردانی از کسی که در برابر ظلم و خودکامگی به پا خاست ، پی آمدهای گران سنگش را به جان خرید و اوج تحمل و پایداری را به نمایش گذارد .

آنها که طعم تلخ دشواریهای زندان و تبعید را چشیده اند و با شرایط حاکم بر زندانیهایی که صفر خان در آنها سر کرده است آشنا هستند به خوبی درک می کنند که گذران زندان ابد در سیاهچالهایی چون زندانهای مراغه ، ارومیه و تبریز سالهای دهه بیست ، آن هم در کنار مجرمینی شرور ، قاتل و سارق چه شرایط سخت و رنج افزایی است .

در آذر 1329 صفرخان را در پشت درهای بسته بی دادگاه نظامی محاکمه و به اعدام محکوم کردند . تنها پس از سه سال زیستن در زیر چوبه دار آن حکم ناعادلانه به زندان ابد تخفیف یافت . او دست کم بیش از ده سال (1327 تا 1337) در میان مجرمان عادی به سر برد و از ابتدائی ترین حقوق زندانیان سیاسی محروم بود . اما صفر خان آن سالهای سیاه را چون همیشه ، صبور و پایدار تحمل کرد و تنها در آذر 1342 ، پس از اعتراضات مکرر زندانیان سیاسی برازجان توانست به جمع آنها بپیوندد .

صفر خان در گذر سالیان محکومیت نه تنها با مقاومت نمونه وارش درس تحمل سختی و پایداری به رهروان راه آزادی و عدالت اجتماعی می دهد ، مدارا ، وسعت نظر و رفتار در خور تقدیرش نسبت به تمامی مبارزان و زندانیان سیاسی با هر گرایش و مشی ، او را مورد علاقه و احترام همگان قرار داده است .

آری ، نه تنها مقاومت و پایداری ، که حسن رفتار و وسعت نظرش بود که او را این چنین محبوب و محترم کرده است . هشدار که ما هم از حصار تنگ نظریها به درآئیم و با وسعت نظری بیشتر با رویدادها برخورد

کنیم. آنگاه که از شهدای راه رهایی زحمتکشان یاد می کنیم ، نمونه وار از تمامی آنها ، به دور از تعلق گروهی ، حزبی و سازمانی ، به احترام یاد کنیم. شهدای راه تحقق آزادی و عدالت اجتماعی به تمامی مردم تعلق دارند ، آنها در راه رهایی این مردم فداکاری کرده و جان باخته‌اند. از این رو همگی عزیز و درخور احترامند. صفر خان به سادگی نماد مقاومت و محبوب همگان نشد . چه رنجها و دشواریها که در بیش از سی سال تحمل نکرد.

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر آری شود ، ولیک به خون جگر شود
امروز پیکر این تهمتن دوران را به خاک می سپاریم ، اما جان فخر آفرین او با جانهای آزاد همه انسانهای آزاده عجین است و ماندگاری جاودانیش را تضمین می کند.

کمیتة برگزاری مراسم ضمن عرض تسلیت ، از سوی خود و خانواده محترم صفر خان ، به ویژه دختر گرامی او ، در حضور گسترده شما دوستان و علاقه مندان صفر خان را در این بازپسین تودیع صمیمانه پاس می دارد و از تمام عزیزانی که به شکلهای گوناگون همدردی نموده اند سپاسگزار است. از پزشکان محترم ، آقایان دکتر خسرو پارسا و دکتر غلامحسین امیری که در تمام دوران بیماری صفر خان از هیچ کوششی برای درمان و تسکین درد و رنج او دریغ نکردند و نیز از پرسنل بیمارستانهای آراد و ایران مهر صمیمانه تشکر می شود. از جوانان پرشور و سخت کوشی که در جوار کمیتة برگزاری مراسم انتظامات را عهده دار بودند و به بهترین وجه از عهده وظایفشان برآمدند نیز قدردانی می شود.

صفر خانین ابدی خاطره سینه عشق اولسون

نریمان ناظیم

متن زیر نوشته داستان نویس توانای آذربایجان آقای نریمان ناظیم است که تحت عنوان (درود بر خاطره ابدی صفرخان) به زبان ترکی آذری در بزرگداشت یاد و خاطره قهرمان ملی کشورمان و فرزند غیور خلق آذربایجان به رشته تحریر درآورده است.

صفرخانین ابدی خاطره سینه عشق اولسون
نریمان ناظیم

یابین قیزمار گونلرینده خوزستانین گئیش دوزلرینه یولون دوشرسه، اورادا - بورادا تکدن بیر هوندور بویلو، قول لو - بودا قلی نهنگ آغاج لار گوررسن.

“کنار konar” آدیلا آدلانان بو آغاجلار گوم - گوی، طراوتلی یارپا قلاریلا سنی اوزونه ساری چکه جک. گئیش کولگه سینده سیغیندیراجاق سنی. سرینلی ییندن باریندیراجاق و روحونو، جیسمینی اوخشایاجادیر.

بو آغاجلار زامان - زامان منی دوشوندوروب: بیر حالدا کی باشقا آغاجلار ایستی نین شیدتیندن دیز چوکور، یارپاقلارین سارالیدی، گونشین آیاغینا توكور، بو آغاج یاندیریجی گونشین قاباغیندا نئجه دایانیر؟! اوزو سوسوزلوقدان، قیزمارلیغدان یانا - یانا، گوم - گوی یارپاقلارینی قوروماقلا اوز قوینوندا ایستی دن اوسانمیش کیمسه لره سیغیناجاق، دینجه له جک ییری یارادیر؟! ائله بونا گوره ده اولو روحلو، جانلاندیریجی نادیر انسانلارین آدی چکیلنده ایستر - ایسته مز بو آغاجلار منیم گوزومون اونونده جانلانیر. “صفر خان” بئله بیر نادیر اینسانلاردان ایدی.

آما صفرخان تکجه قیزمار چوللرین سیغیناجاگی اولمادی. او ساختالی، چووغونلو چاغلاردا یانار اوجاق، قارنلیق گئجه لرده ایشیقلی مایاق اولدو، اوتوزونجو، قیرخینجی و اللینجی ایل لرده ار ایگیت لره یئنیلمز دایاغ اولدو. اولو بیلسین کی او ایل لر سنین خاطریندن پوزولموش اولو، یادا او ایل لری سن کؤکوندن گورمه میس اولاسان. بس گله سنی او قانلی - قالدالی ایل لری آذربایجان شاعیری نین ایفاده سینده بیر داها خاطرلایاق:

گئجه دير .
قارا قيش بير گئجه دير .
سازاق ايسه ،
اوغولدويا - اوغولدويا ،
تئلى گراف تئل لر ين سسلنديرمكده دير .
مئشه ده ،
اونون اسمه سيندن سينان بوداقلارين
سينفونياسى ،
نه جان سيخيچى ،
نه غملى دير ،
لاپ دينمز بير گئجه دير .
قوجونورسان ! قوجونورسان !
اولمايا
سن ده ،
“ من يوخ ! ” دئيه دالا چكينيرسن ؟!
دالدا يئردن
ايشيق دوشمز ،
ان قارانلىق گئجه لره .
ايشيق ،
قانلى خنجرين آغيزيندان آخار
قارا گئجه لره .
ايشقى ساچين !
ايشيق ساچيلار .
دان يئرى سوكولر
ايشيق ساچيلار
ايشيق ساچيلار .

بو شعرين سون بندى سانكى صفر خانين اؤز آغيزيندان دئيلىب . اوتوز ايلدن آرتيق اؤزونه مخصوص يول

ایلا دۆیوشن، “ یوخ ” سۆزونو دوستاقلار آغیزیندا بیر شعارا چئویرن ، قازامات ایچره دوستاقلارا سپرداش ، دیشاریدا ایسه دویوشچولره یول یولداشی اولان صفر خان ، زامان - زامان سیناقلاردان باشی اوجا چیخدیقدا، اؤز متانتلی داورانیشی لا ایگیت لری دایانیشا چاغیردی. قفسده قالمیش اصلان کیمی مفتیل لری جایناقلا یاراق، باغیر - باغیر آزادلیغی باغیردی.

ائل سوزودور “ درد بیر اولسا چکمه یه نه وار “. ایل لر بویو عائله سیندن خبر سیز، هئچ بیر گۆروشچوسو اولمادان ، بیرجه قیزی نین اوزونه حسرت ، او زینداندان بو زیندانا ، او ایشکنجه گاهدان بو ایشکنجه گاه چکیلمه بیر یاندا قالسین، یوزلر ایگیت ارین، سئودالی اینسانین، وطنداشلاری نین، مسلکداشلاری نین بیرم - بیرم دۆزولمز ایشکنجه لره ، خیففت لره معروض قالماسینی، شاللاق آلتیندا ازلیب، بند اوزونو دیزین - دیزین سورونمه سینی، ... مینلرجه بئله دهشتلی ماجرالارین شاهیدی اولماق، اونون اؤزونون ایشکنجه اولماسیندان قات - قات آرتیق سارسیلدیجی اولما بیلردی.

بیر اینساندان نه قدهر طاقت اومماق اولارمیش؟ نئچه لری ایله ویدالاشیب گوره سن بو آدم ؟ آیلا، ایل لر بویو زیندان شرایطینده بیر لیکده یاشادیغین، دئییمینه ، دورومونا، دویغو- دوشونجه سینه ایسینیشدی بین بیر آدملا ببردن - بیره آیریلماغین ، تنهالیغا، یالقیزلیغا دالمانین چتینلییینی بئله آیریلیقلار اوغرامیشلاردان سوروش! و نه قدهر دۆزولمز دیر کی بو بویونونا ساریلدیغین آدمی گولله نمه مئیدانینا یولا سالاسان، اونون سون باخیشینی، سون سۆزلرینی و ... نه ته هر یا دیرغایا جاقسان؟! عؤمور بویو اونلاریلا یاشایا جاقسان سن؟! بو یارا زامان - زامان اوره یی نین باشیندا قورور ائده جک. هر بهانه ایله دئشیله جک، سیخا جاق جایناغیندا سنی.

بیر اینساندان نه قدهر طاقت اومماق اولارمیش؟ صفر خانین بویونونا ساریلیب، ویدالاشیب گولله نمه مئیدانینا یولا سالدیغی ارلرین هانسیندان دئییم من؟! بیرری بیریندن داها ایگیت، بیرری بیریندن داها شرفلی، داها ایناملی عاشیق اینسانلارین هانسیندان دانیشیم من؟ بو فیرقته، بو دهشته نجه دۆزدو او؟! ... آما گوردوک کی دۆزدو، دایاندی او، سیلدیریم قایا کیمی سینه گریب، “ یوخ ” دئیهرک ساختانی ، چووغونو سارسیتدی، “ایشکنجه گاهلار فاتحی” عنوانینی قازاندی و نهایت اسطوره یه چئوریلدی صفر خان. خالق “ صفر خان ” لاری اسطوره یه چئویرمه سین نئیله سین؟ ساپی اؤزونون اولان بالتا ایلا کؤکو قیریلان بیر میللت اؤز صداقتلی اوغوللارینا نییه گوونمه سین؟ دؤنه - دؤنه آرخاسیندان خنجرلنن بیر خالق نه ایچون اونا اینسانا لاییق یاشاییشی آزریلانین قدرینی بیلمه سین؟ بو میللت یوزلرجه “ صفر خان ” لار دوغوب، بسله ییب ، ههله ده دوغاجاق، ههله ده بسله ییب یاشاداجاق . چونکو صفر خانی “ صفر خان ” ائدهن دوروم ههله ده یاشاییر. شاعیر سحر دئمیشکن :

چکر ههله سون سحرین آچیلماسی.....

آما نندنسه بير سووال داييما منى دوشوندورور: گوره سن “ صفر خان “ لار تكجه قهرمانليق عنوانين داشيماغا بئله بير تضييقاتا قاتلاشديلار ، يوخسا باشقا بير سئودا باشلاريندا وارييميش اونلارين؟! صفر خان ايران تاريخى بويو دوغولوب، بسلميش نادير قهرمانلاردان ايدى كى شهادت فخرينه ناييل اولمادان، اؤز ديربليينده خالقين معنوى حمايه سين و درين حؤرمتين قازاندى، آما اونون عؤمرونون سون گونلرينده اونونلا اوتور – دور ائله ين آداملارين دئديينه گؤره، صفرخانين هئچ بير زامان اوزو گولمه دى . كئچميشينه ذره جه قدهر اؤيونمه دن، تكي اؤز متانتى آغيرليقدا حسرتى ، نيسگيلى داشييا - داشييا بو دونيادان كؤچدو.

منجه شهيد اولان قهرمانلاريميزين چوخوسو ايسه سون لحظه لرينده بئله بير احوال - روحيه دييميشلر. اونلار اوركلرينده قالاق - قالاق نيسگيل، گوزلرينده ايسه گله جه يه شعله چكن اوميداييله ابديته قوووشوبلار.

بونون سببى البته بللى دير. اونلار اوز ايستكلرينه چاتماديلار، باشلارينداكى سئودانى دوغولدا بيلمه دير، نه اوچون؟ بونو دوشونمه لي ييك و عيني حالدا بير باشقا سووالادا جاواب وئرمه لي ييك : هاچانادك بو ميللت قهرمان دوغوب ، بسله يه جك و اونلارى مئيدانا يوللاياجاق و بوتون آرزي - ايستكلرى نين دوغرولتماسيني اونلاردان اوماجاق؟ هاچانادك ... ؟

بونونلا بئله بيز بوتون قهرمانلاريميزين عزيز خاطره سين اوره ييميزين ان درين قاتلاريندا ياشادا جاق و اونلارين شرفلى ياشايشينا باش ايه جه ييك.

عشق اولسون او اينسانلارا كى ياشاديلار، آما ياشايشا يئيلمه ديلر ، زمانه يه اييلمه ديلر.

متن سخنرانی مادر لطفی در مراسم خاکسپاری صفرخان

نوشته زیر متن سخنرانی مادر انوش (انوشیروان لطفی) از رهبران شهید شده سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت است که در مراسم خاکسپاری صفرخان ایراد فرموده اند. انوشیروان لطفی (انوش) در سال 1367 اعدام شد.

مادر لطفی

با سلام و دورد به تمامی شهدای راه آزادی و صفر قهرمانیان.

مادران ، یاران ، خواهران ، برادران ، فرزندان من ، خانواده صفرخان ، مهین جان عزیزم!

پرواز صفرخان قهرمانیان را پس از یک عمر زندگی قهرمانانه و نیروبخش به همه شما و به فرزند از یاد نرفتنی ام لاله همیشه سرخ و خندان، گلستان تلاش و مبارزه در راه رهایی از ستم (انوشیروان لطفی) تسلیت می گویم .

از زمانهای دور پیش از انقلاب فرزند من افتخار یادگیری درس و مقاومت را در مکتب صفرخان، این مبارز قدیمی و فرزند راستین توده های مردم ایران در زندان داشته است و پس از آن نیز به همچنین.

با چیده شدن آن لاله سرخ همراه با هزاران تن از رفقاییش، صفرخان همیشه برای من و دیگر بازماندگان نماد شکیبایی، امید و نشستهای مداوم ثمربخش بود. او در هر حال و همه جا در مراسم ها حاضر می شد و به ما قوت قلب می داد. او توان بخش روحی همه برگزارکنندگان عزیز این مراسم نیز بوده است.

صفرخان به تائید تاریخ و همه رزمندگان آزادی و میهن دوستی، نماد مقاومت در راه رهایی از ستم است. او آموزگار ما بوده و خواهد بود. او را به انوشیروان می سپارم، همانطور که زمانی انوش را به او سپرده بودیم. با تسلیت مجدد به شما و با اعلام این اطمینان عمیق قلبی که: - باغ شود و سرخ گل برآید- و با تجدید عهد با صفرخان و همه عزیزان هم رزم او، این سخنرانی کوتاه افتتاحیه را پایان می دهم و برای شما آرزوی سربلندی و مقاومت دارم.

از شما عزیزان که در مراسم تشییع پیکر پاک صفرخان و خاکسپاری او شرکت کرده اید از طرف کمیته برگزاری مراسم تشکر و سپاسگزاری دارم.

متن سخنرانی علی اشرف درویشیان در مراسم خاکسپاری صفر خان

دوستان ، رفقا

امروز ، پیکر رفیق صفر قهرمانیان ، قهرمان زندان ها و فاتح شکنجه گاهها ، سیاه چال ها ، دژها و تبعیدگاه ها را به خاک می سپاریم . او روستا زاده بود و هشتاد و یک سال زندگی کرد. از بیست سالگی به مبارزه مسلحانه برای رهایی کشاورزان تحت ستم فئودال ها دست زد. در بیست و پنج سالگی پس از یورش ارتش مزدور شاه به آذربایجان و کشتار مردم آن دیار ، متواری شد و به عراق رفت. پس از دو سال آوارگی و زندان در عراق به ایران بازگشت. در بیست و هفت سالگی توسط ماموران شاه دستگیر شد و به زندان افتاد و در پنجاه و هفت سالگی یعنی پس از سی و دو سال زندان ، چنانچه خودش آرزو داشت . مردم درهای زندان را شکستند و او را آزاد کردند و سپس تا پایان عمر یعنی بیست و چهار سال دیگر را در انزوا و خاموشی و تحمل دردها و بیماریهای ناشی از دوران زندان به سر برد. در حالی که در تنهایی اش اغلب با خود زمزمه میکرد:

باغ های آرزو بی برگ
آسمان اشک پر بار
گرم رو آزادگان در بند
روسپی نامردمان در کار
مجو بیدم نسب ،
فرزند رنج و کار
گریزان چون شهاب از شب
چو صبح ، آماده دیدار
درین پیکار
در این کار
دل خلقی است در مشتم
امید مردمی خاموش هم پشتم

او تاریخ دردها و رنج های ما بود. تاریخ زندان ها و شکنجه های ما ، تاریخ اعدام های ما و تاریخ پر شکوه مبارزات سوسیالیستی ما بود. او نماد چهره نجیب و شریف سوسیالیزم بود. نماد چهره کارگران و کشاورزان

زحمت کش و ستمدیده ما بود. او در حالی ما را ترک می کند که داغ هم‌زمان پر شهامتش را بر دل دارد. داغ مرتضی کیوان ، داغ بیژن جزنی ، حمید اشرف ، صمد بهرنگی ، خسرو گل‌سرخ ، سعید سلطانیپور ، محمد مختاری و محمد جعفر پوینده را و آرزوی آخرین دیدار با رفیق زندانی شجاع و عدالت خواهان ، دکتر ناصر زرافشان را که همواره از او با افتخار یاد می کرد ، با خود می برد.

زنده یاد سیاوش کسرای ، درباره صفر خان چنین سروده است :

آذربایجان را می ماند

سخت و صبور و سترک

کوه با برفی بر تارک

با خورشیدی در انبان

آذربایجان را می ماند

آزاد ، آزادی ستان

اما زندانی زمان

اوایل تیر ماه گذشته ، از سوی هم بندهای سابق و رفقای پیش مقدمات یک بزرگداشت برای او فراهم شد ، اما نامردمانی که با پاشنه های آهنینشان از پیکر و دوش صفر قهرمانیان و امثال او بالا رفتند و به قدرت رسیدند ، از آن مراسم جلوگیری کردند و درهای سالن را بستند و نگذاشتند دوستدارانش که از دورترین نقاط کشور برای دیدار او شتافته بودند آخرین وداع را بکنند.

آه ای بزرگ امید

اینک که مرگ می بردت بر سمند خویش

اینگونه کامیاب

اینگونه پرشتاب

گر آرزوی دیررس را سراغ نیست

در قلب ما بجوی

آتش

آهن

ویرانگی و خشم

در قلب ما بجوی که ویتنام دیگری است.

او از میان ما می رود اما یاد و خاطره دلآوری ها و ایستادگی های او در برابر دژخیمان همه اعصار و قرون در قلب و سینه همه زحمتکشان ، ستمدیدگان و روشنفکران سرزمین عزیزمان ایران ، زنده و جاوید خواهد

ماند.

تو زنده ای هنوز که بیداد زنده است
تو در درون هلهله های دلاوران
تو در میان زمزمه دختران کوه
در شعر و در شراب و شبیخون تو زنده ای

سمفونی چهار فصل برای صفر خان

اصلا ن پاشا

دیدارش آتشی بر جانم می زد و از پا درم می آورد. دعا می کردم ای کاش این بار ، روز حمام به جای وسایل ورزشی اش خودش باشد تا بتوانم از نزدیک ببینمش و در آغوش اش بگیرم و ببوسمش. اما هیچ وقت نشد. همیشه به خودم می گفتم : اگر پدر نمرده بود حتما حالا همسن او بود و شاید او هم در یکی از همین بندها زندانی بود.

-از بند یک که راه می افتادیم بند دو ، سه ، چهار ، پنج و شش را زیر پا می گذاشتیم تا می رسیدیم به سر پیچ حمام که بند هفت و هشت بود. وسایل ورزشی او کنار در و سر همین پیچ قرار داشت. هر کدام از ما بچه ها از روی کنجکاوی ، به دور از چشم نگهبانان دستی به وسایل ورزشی می زدیم در همین رفت و آمدهای هفتگی بود که " داوود " با خوردن داروی نظافت خود را کشت . داوود همیشه خدا تک و تنها بود و با تنهایی خود در حیاط قدم می زد و با احدی هم صحبت نمی کرد. هر وقت هم که دلش بیش از پیش غمگین می شد با لباس می رفت توی حوض آب می نشست تا کمی آرام بگیرد. شاید هم می خواست تنهایی و غم خود را با آب تقسیم کند. آخر داوود خیلی جوان بود دست مثل همه ما.

-چند سال از آن روزگار می گذرد ، اما شوق دیدن او و خیلی های دیگر هنوز به دلم چنگ می زند و همیشه با خودم زمزمه می کنم ، نکند او را هم مثل آن چند نفر ببرند بالای تپه ها و به بهانه فرار چشم هایش را ببندند و با رگبار گلوله ها سینه اش را سوراخ سوراخ کنند بعد هم در روزنامه ها عکسش را چاپ کنند و زیرش بنویسند قصد فرار داشته است و ماموران ناچار شده اند شلیک کنند ، همین! نه بیشتر نه کمتر. ولی نه ! این بار مردم هوشیارند و باور نخواهند کرد . طوفانی که امروز آغاز شده است و موج هایش هر روز بلندتر و قوی تر می شود و بر پیکر پوسیده چند هزار ساله حکومت می کوبد . دیگر به این فرسوده ها امان نخواهد داد.

- زندانیان آزاد شده آرام و قرار نداشتند. شب و روز پا به پای همه مردم فعال بودند. روزی در راه پیمایی اعلام کردند " فردا ساعت هشت صبح، میدان قصر " و جماعت هم مثل روز هفده شهریور " ژاله " قبل از بیدار شدن خورشید ، میدان زندان قصر را قرق کردند.

جای سوزن انداختن نبود. همه یک صدا فریاد می زدند : " زندانی آزاده آزاد باید گردد. " بالاخره دم دمای غروب ، فریادها کار خودشان را کردند ، از بلندگوی زندان اعلام شد تا چند دقیقه دیگر نماینده زندانیان با شما مردم صحبت خواهد کرد.

-من آن روز کنترل زبانم را نداشتم و فقط نام او را با خود تکرار می کردم و باز آن شوق دیدار به سراغم آمده بود و به درونم چنگ می زند ، اما او نیامد. کسی که آمد و برای مردم سخن گفت هیچ کس انتظارش را نداشت ، چون بسیار جوان بود و شاید هم بزرگان قوم زندان چنین خواسته بودند تا محبوبترین ها را به دیدار مردم نیاورند.

-بهار و تابستان گذشت و فصل چیدن انار هزار دانه از راه رسید. زندانیان آزاده آزاد شدند و صف طولانی برای دیدارشان کشیده شد. از این سر جمال زاده تا آن سر . از پیر و جوان تا کودکان خردسال می خواستند با آن یار دیرین دیدار کنند ، من هم همراه زن و فرزندم در آن صف طولانی بودیم. قلبم در درون سینه ام بی قراری می کرد. فکر می کردم همین حالاست که قفس سینه ام را پاره کند و بیرون بپرد. دمی چند چشمهایم را بستم تا کمی آرام بگیرم. کسی صدایم کرد، چشم باز کردم. دم در ورودی بودیم . وارد خانه شدیم تا نوبتم برسد . خوب تماشایش کردم و با خودم گفتم: صاحب آن وسایل ورزشی باید همین آدم باشد. ندانستم کی و چطور در آغوشش گرفتم و چه قدر در آغوش هم ماندیم و شاید لحظه ای بیش نبود. فشار مردم بود که مرا از او جدا کرد. آری جدا شدیم . باید هم می شدیم . چون هزاران نفر در کوچه و خیابان در انتظار دیدارش بودند و شاید هم می خواستند مثل من در آغوشش بگیرند و ببوسندش.

- امروز هم همان شوق دیدار را در دل دارم ، اما نمی دانم چرا در این روز آغازین تابستان احساس سرما می کنم و سرما تمام وجودم را چنگ می زند و به خودم می گویم ای مرد بیا از این دیدار صرفنظر کن . بگذار تصویرش همان تصویری باشد که فصل چیدن انار هزار دانه بود. مثل تصویری که از " آقا ولی " در ذهن داری شاد و خندان ، یا هزاران تصویر دیگر از بچه های دیگر ... بی آن که او را ببینم از دم در " تالار حرکت " باز می گردم و چشم هایم را می بندم . چهره همان چهره است . تصویر را در ذهنم درشت تر و کامل تر می کنم مثل آن روز فصل چیدن انار هزار دانه ، سرخ سرخ

2 تیر ماه 81

این متن به مناسبت مراسم تجلیل از صفرخان که مانع برگزاری اش شدند، نوشته شده بود

از سوی جمعی از زندایان سیاسی رژیم شاه - مقیم سوئد - استکهلم

هموطنان گرامی!

کوشندگان راه آزادی و دموکراسی!

همانگونه که اطلاع یافته‌اید بامداد روز یکشنبه، صفر قهرمانی، قهرمان مقاوت زندانهای رژیم شاه در سن 81 سالگی بدود حیاط گفت و از میان ما رفت. این قهرمان ملی بیش از سی سال از عمر خود را در زندان‌ها گذراند و در برابر تمامی تلاشهایی که برای به زانو درآوردن او صورت گرفت سربلند و پیروز برون آمد و الگویی ستودنی برای مردم مبارز ایران آفرید. صفرخان ستون مقاومت بود و مظهر مهر و رفاقت و مبارزه. زندانیان سیاسی رژیم شاه، مقیم استان استکهلم و شهرهای پیرامون آن، با تسلیت این رویداد تلخ به همه‌ی مردم آزاده‌ی ایران اعلام میدارند که بر آن شده‌اند تا دست در دست هم بگذارند و با برگزاری مراسمی شایسته‌ی آن یل افسانه‌ای، خاطره‌ی پرشکوهش را گرامی بدارند. آن گروه از زندانیان سیاسی که تا کنون توانسته‌اند با هم تماس حاصل نمایند تصمیم گرفته‌اند روز جمعه پانزدهم نوامبر ساعت هفت و نیم عصر در سوئد بی‌بری گردآیند و در نشست مشترکشان تصمیمات لازم را جهت برگزاری مراسم بزرگداشت قهرمان صفر اتخاذ نمایند. ما از همه‌ی زندانیان سیاسی زمان شاه، از هر گروه و عقیده، که تا کنون با آنها تماس گرفته نشد درخواست میکنیم در آن روز به آدرسی که در پایان اطاعیه ارائه میشود رجوع کنند و جمع یاران هم‌زنجیر خود را تکمیل نمایند. کوشش ما این است که پس از جلسه‌ی فوق اطلاعات لازم در باره‌ی برگزاری مراسم را در اختیار هموطنان بگذاریم. با آرزوی یک همایش و همکاری ملی برای گرامی‌داشت خاطره‌ی شادروان صفر قهرمانی.

محل و زمان همایش زندانیان سیاسی

ساعت هفت و نیم عصر روز جمعه 15 نوامبر

سوئد بی‌بری سنتروم

لندس وگن 52 - طبقه پنجم

هیئت تحریریه «تربون»

بدرود صفر خان!

صفر قهرمانیان سمبول مقاومت آذربایجان در برابر رژیم پهلوی به زندگی ابدی پیوست!

صفر قهرمانیان، یادگار مقاومت قهرمانانه آذربایجان در برابر رژیم پهلوی، با سابقه‌ترین زندانی سیاسی جهان و فاتح زندانهای ستمشاهی، روز یکشنبه 19 آبان ماه در بیمارستان «ایرانمهر» تهران به ابدیت پیوست.

صفرخان در سالهای طولانی مقاومت در سیاهچالهای شاهنشاهی به سمبل ایستادن و «نه» گفتن مبدل شد. وی در آن سالها دلاورانه در برابر رژیم آدمخوار پهلوی ایستاد و با هوشمندی و آزادمنشی برای مقاومت و غرور انسانی، جایگاهی فراختر از تنگنای ایده نولوژی ها و فراتر از خودخواهیها فراهم ساخت. مقاومت سرفرازانه صفرخان از رهبران فدائیان دمکرات آذربایجان در هر بند در هر فصل و در هر شکل آن یادآور خاطره تاریخی حکومت ملی آذربایجان در فاصله آذر 1324 الی آذر 1325 و مبارزات مردم آذربایجان قبل و بعد از آن تاریخ بود. شمار انبوهی از مردم و فدائیان حکومت ملی آذربایجان از سوی ارتش شاهنشاهی قتل عام شدند، گروه بزرگ دیگری در تبعیدگاههای سیبری از پا درآمدند. این جنایات هولناک از آنجا که بر اساس توافق بلوکهای سیاسی جهانی صورت میگرفت، از قضاوت افکار عمومی ایران و جهان به دور نگاه داشته شد و مدتها اسرار و ابعاد آن آشکار نشد. در این زمینه بود که حضور طولانی صفرخان قهرمانیان در زندانهای شاهنشاهی به سمبولی برای غلبه بر فراموشی یاد قربانیان تجاوز نظامی ارتش شاهنشاهی به آذربایجان بدل شد.

بسیاری از شکنجه‌گران رژیم مخوف محمدرضاشاهی نا امید از درهم شکستن افراستگی قامت صفرخان بالاخره شاهد شدند که این انسان بزرگ عصر ما، هم شاهد آزادی را به آغوش کشید و هم افتخار ابدی پایداری بدون تزلزل در برابر رژیم متکی به داغ و درفش شاهانه را از آن خود کرد.

روحیه فوق العاده و بنیه نیرومند صفرخان باعث شد که وی در درون دیوارهای زندان از پا در نیاید. او شاهد تلاطمات سیاسی در ایران و جهان شد، خودش به دست مردم از زندان رها شد، سرنگونی حکومت سیاه محمدرضاشاهی را دید، در میان استقبال انبوه بیشماری از مردم آذربایجان وارد تبریز شد، با سربلندی در تبریز سخنرانی کرد و شاهد آزادی زندانی سیاسی معروف دیگر دنیا یعنی نلسون ماندلا و پایان عمر رژیم آپارتاید شد و...

هیئت تحریریه «تربون» درگذشت صفر قهرمانیان را به بازماندگان وی، ملت آذربایجان و تمامی آزادیخواهان ایران و جهان تسلیت میگوید.

سخنگوی انجمن فرهنگی جامعه یارسان در خارج، دکتر

گلمراد مرادی

اطلاعیه

بمناسبت درگذشت اسطوره مقاومت صفرخان قهرمانیان

امروز صبح 11 نوامبر 2002 از طریق رسانه های گروهی، از جمله ایران امروز، اخبار روز و گویا نیوز، با خبر شدیم که یکی دیگر از رادمردان تاریخ نوین آذربایجان ایران که بدلیل مقاومت 32 ساله در زندانهای محمد رضاشاهی به سمبل مبارزه برای خلقهای ایران، تبدیل شده بود، با زندگی سراسر مبارزه اش وداع گفته است و یا بقول نویسنده ایران امروز "قهرمان صفر زندگی را بدرود گفت". صفرخان قهرمانیان بار سفر ابدی را بست و مارا ترک کرد، بدون آنکه نتیجه قهرمانی ها و مبارزات خودرا لمس نماید. آری، اینست سرنوشت مبارزان و قهرمانانی که عمری را در راه آزادی خلقهای تحت ستم و رهایی بشریت از ظلم و نابرابری سپری کرده و می کنند. در واقع صفر قهرمانی ها به این مسئله واقف بوده و دیری بود که می دانستند که احتمالاً خود از ثمره رنج خویش بی بهره خواهند ماند. از قول متفکر و فیلسوف ایرانی، احسان طبری که گاليله وار مسخس کردند، قطعه ای در اینجا ببیاد قهرمان ملی آذر بایجان می آوریم که چنین سروده است:

"باز می گردم با پادشاهان تگرگ و

ستارگان بانگ زن.

باز می گردم با عصاره فرازگیر سنبله ها.

باز می گردم تا در همه ریشه ها، هماهنگی گرم آسمان ها را بنوازم:

در روزی معصوم

در روزی خردمند"

اگرچه جسم صفر قهرمانی ها باز نخواهند گشت، ولی شبه (مثل و مانند) و افکار آنان جاودانه در میان مردمند.

شاعر پایان کار را با نویدی به آیندگان، به فرزندان و به فرزندان فرزندان چنین گفته است:

"در آستان اطلسین سحرگاه، من مسافر شب پیما، چون تندبسی فسردهم

ایستادم، خم شدم، نشستم، خفتم، جان دادم، خاک شدم، بادم افشاند

و به دست چرخش جاوید سپرد، تا به لبخند پیروزی تو بنگرم، ای نییره من!

سرنوشت نیای تو و نیاکان تو آسان نبود.

دیری است می گفتم

دیری است می دانستم."

صفر قهرمانی ها دیری بود می دانستند که راه درازی در پیش است و نسلها فداکاری می طلبد، به انتهای آن رسیدن.

ما مردمان کرد و بویژه یارسانیان که در جامعه چند ملیتی ایران صدها سال است تحت ظلم و زور مضاعف قرار داریم، این ضایعه بزرگ را قبل از همه به مردم غیور آذربایجان و به خانوادههای قهرمانیان و همه مردم ایران تسلیت می گوئیم و شهادت و قهرمانی صفر خان را برای خود و جوانانمان سرمشق می گیریم.

هم بندان صفر قهرمانیان؛ زندانیان سیاسی دوران رژیم سلطنتی:

هم میهنان و آزادی خواهان!

قلب بزرگ «صفر خان»، از تپش باز ایستاد. باور این واقعیت تلخ برای آنان که سال های سال حضور وی گرمابخش روزهای اسارتشان در چنگال رژیم شاهنشاهی بود و مایه امید و سرمشق پایداری شان، نه باورکردنی است و نه آسان!

صفر قهرمانیان در سال یک هزار و سیصد شمسی در روستای شیشوان به دنیا آمد. از همان جوانی به مبارزه با فئودال های منطقه برخاست و با تاسیس فرقه دموکرات آذربایجان به جنبش ملی و دموکراتیک آذربایجان پیوست و یکی از کادرهای رزمنده و شاخص آن شد. پس از سرکوب حکومت ملی آذربایجان، بازداشت شد و تا انقلاب هزار و سیصد و پنجاه و هفت، سی و دو سال را در زندان های محمدرضا پهلوی با سرافرازی بی بدیل سپری کرد و نماد و اسطوره مقاومت خلق های ایران در برابر نظام استبدادی و فاسد سلطنت شد.

صفرخان، به همه آن هایی که در راه آزادی و برابری و حق تعیین سرنوشت خلق های ایران مبارزه می کردند، تعلق داشت.

ما زندانیان سیاسی دوران رژیم شاهنشاهی، به عنوان هم بندان و همزمان این بزرگ مرد تاریخ معاصر ایران، فقدانش را ضایعه ای بزرگ برای جنبش مترقی میهنمان دانسته و خود را در اندوه خانواده او و همه مردم ایران شریک می دانیم.

اگر چه قلب مهربان صفرخان دیگر نمی تپد و چشمانش به خوابی ابدی فرو رفته، اما گرمای وجود او هنوز بعد از سال ها در رگ و پی یاران او زنده است و همواره چنین خواهد بود.

نام او نه فقط در تاریخ مبارزات میهن ما جاودانه است، بلکه خود سرفصل مهمی از این تاریخ است و همواره بر تارک آن خواهد درخشید.

هم میهنان و آزادیخواهان!

ما، یاران و هم بندان صفر خان، مجالس یادبودی را در آینده نزدیک برای بزرگداشت خاطره این مبارز بزرگ تدارک دیده ایم.

شکی نیست که صفر خان در فردای آزادی در ایران، روزی که اراده مردم بر کرسی بنشیند، جایگاه رفیع خود را باز خواهد یافت و نامش در سرلوحه هر تجلیلی از مبارزه برای چنین روزی خواهد درخشید. اما تا آن روز و برای ادای دین به خاطره او، و با آرزوی امکان جمع شدن بر مزارش، گرد هم آئیم و نام و یاد این بزرگ مرد را گرامی داریم.

برای هر چه باشکوه تر برگزار کردن مراسم بزرگداشت صفرخان، از سازمان ها و احزاب سیاسی، تشکل های دموکراتیک ایرانی و فعالین سیاسی خواستاریم که با حمایت خود از این فراخوان، هم یاری فعال بنمایند.

صفرخان و اهداف بظاهر مدافعان او

صدای ارومیه دوشنبه 16 دی 1381

بررسی مختصر تاریخ ایران و بالاخص کتبی که در چند دهه اخیر تألیف گشته، نشانگر واقعیتی است که متأسفانه تابحال کمتر بدان توجه شده است. زیرا انتقاد عقلانی هنوز در قاموس «کپی برداران نویسنده نما» معنایی ندارد و ما با چنین عملی بیگانه هستیم. به همین دلیل هم نه تنها کل تاریخ ایران، بلکه اشخاصی که در ساختن تاریخ نقش بیشتری نسبت به توده مردم داشته اند نیز همیشه به نفع جریانی خاص مصادره سیاسی گشته و می شوند - البته اغلب در لفافه فرهنگی - سؤال فوق در جهت بررسی علل چنین عمل غیرانسانی می باشد. با این توضیح که در کشور ما مصادره تاریخ و اشخاص از مؤلفه های بارز ناسیونالیسم رمانتیک می باشد. برای یافتن علل چنین اعمالی لازم است کمی به عقب برگشته و نیم نگاهی واقع بینانه به تاریخ گذشته خویش داشته باشیم که بی شک پس از چنین نگاهی می توانیم دلیل مصادره سیاسی صفرخان توسط جریانی معلوم الحال و عموماً منکر هستی و تاریخی مردم قهرمان ترک را بیابیم.

قرن ها پیش در آذربایجان عصیانی بر علیه ظلم و ستم به رهبری بابک واقع می شود. تاریخ آذربایجان با چنین قیام هایی دیر آشناست و این قیام نیز چون قیام های قبلی، بر علیه ظلم و جور هیئت حاکمه وقت بود. اما نه تنها نویسندگان درباری عصر خلفای عباسی، بلکه نویسندگان درباری یا ریزه خواران عصر پهلوی نیز این قیام را عصیان علیه اسلام و عرب معرفی کرده اند. اولی برای بد نام کردن بابک در میان توده و دومی برای تاریخچه تراشی به حرکات نژادپرستانه و افکار شوونیسمانه خویش. البته نه تنها نویسندگان درباری و گاه غیر درباری ریزه خوار دوره پهلوی از نام بابک با تحریف ماهیت قیام او و نیز هویت او و یارانش سوء استفاده ها کردند بلکه عده ای کمونیست هم از قافله عقب نمانده و برای تاریخچه تراشی، به مقوله «اشتراک» در ایران از تحریفات گروه فوق به نفع خویش بهره برداری نمودند. پان آریائیسم ها با توجه به اینکه ایدئولوژی آنان به ایدئولوژی حاکم در دوران پهلوی تبدیل شد، شروع به مصادره بابک به نفع آن ایدئولوژی نمودند. آنان کار را به جایی رساندند که انتخاب نام «بابک» به جای «حسن» را دلیل بر ملی گرایی! بابک دانستند و مزدکی بودن وی را هم دلیل بر آریایی بودن نوشتند و سپس توهم «روح آریایی در نهضت بابک» را پیش کشیدند. حال آنکه اولاً اعتقاد به یک دین و کتاب آسمانی و یا منتسب به یک مسلک بودن، هرگز بیانگر هویت قومی یک فرد نخواهد بود که اسلام در عربستان ظهور و از آنجا به دیگر نقاط دنیا گسترش یافت، اما قبول اسلام و مسلمان بودن هیچ قوم و ملتی دلیل بر عرب بودن آن ملت

نبوده و نیست و اقوام مختلف، با حفظ هویت خویش اسلام را قبول نمودند. در خصوص دیگر ادیان نیز همین واقعیت صادق می باشد. حال اگر بر فرض محال بابک مزدکی باشد، باز هم مزدکی بودن وی دلیل بر آریایی بودن وی نخواهد بود.

ثانیاً انتخاب لقبی علاوه بر اسم اصلی در میان ترک ها و خصوصاً مردم آذربایجان رسمی است دیرینه. کتاب «دهه قورقود» بهترین سند از این رسم کهن و عمومی می باشد. فردی که در میدان کشتی یا جنگ و یا در یاریش ها (مسابقات) می توانست لیاقت خود را نشان دهد، متناسب با عمل خود از سوی ریش سفیدان ایل لقبی دریافت می کرد که بعدها نه تنها با نام اصلی بلکه با لقب خویش شناخته می شد و همین لقب بجای نام اصلی او را می گرفت. لقب «بابک» برای «حسن» نیز خارج از این مقوله نبوده و نیست و ما در تاریخ موارد زیادی از این دست سراغ داریم. مثلاً «علی» از فرماندهان قارا ختایی در تاریخ با لقب «چاغری خان» معروف شده و «محمد» از شاهان سلجوقی با لقب «آپ ارسلان» شناخته شده است که خواهرش «خدیجه» نیز به لقب «ارسلان خاتون» مشهور گشته است. نیز یکی از امرای آذربایجان بنام «اسماعیل» برای تاریخ با لقب «ائل ارسلان» شناخته شده است. البته چنانکه ذکر شد، بابک نه تنها از سوی ساسانی پرستان مصادره گشت، بلکه برخی معتقدین به ایدئولوژی کمونیستی نیز نخست شخصی به نام مزدک را که گویا معتقد به اشتراک اموال و زنان بوده را پایه گذار کمونیست در ایران و جهان معرفی کرده و بابک را هم مزدکی و بالطبع دارای اهداف اشتراکی و قیامش را با ماهیت کمونیستی معرفی می نمودند. خلاصه چنین جریان هایی به جهت اینکه برای خویش تاریخچه ای دست و پا کنند، بابک را به نفع آن جریان ها مصادره نمودند و ضمن تحریف تاریخ، هر داستان و افسانه ای را منهای واقعیت در خصوص وی و قیامش نوشتند. چنین سوء استفاده هایی از شخصیت های صاحب اعتبار و ارزش در یک نمونه خلاصه نگشته و در تاریخ معاصر به کرات دیده می شود. بگونه ای که نزدیکی به با سابقه ترین زندانی سیاسی جهان و مصادره وی به نفع جریانی خاص با سوء استفاده از حسن نیست و تساهل او یکی از پروژه های عده ای ورشکسته سیاسی می شود.

صفر قهرمانیان (صفرخان) با 32 سال سابقه زندان سیاسی خود، قابل انکار نبوده و این کاملاً طبیعی است. اما سخن و هدف و ماهیت حرکت وی و حرکت فرقه دموکرات آذربایجان چیزی است که چندان به مذاق مصادره کنندگان خوش نیامده و ظاهراً چاره ای جز انکار آنها وجود ندارد. گروههایی برای سوءاستفاده از وجهه صفرخان، وی را به جلسات خود دعوت نموده و شدیداً اصرار هم می نمایند و حتی حاضر می شوند صفرخان در آن جلسات چیزی نگوید اما حداقل حضور داشته باشد. زیرا برای آنان استفاده از وجهه و سابقه صفرخان مهم بود. بعد از آن منسوب نمودن صفرخان به برخی حرکات و جریانات در بعضی مجلات و کتب نیز کاملاً در جهت مصادره وی به اعتبار رسیدن در سایه سابقه دار ترین زندانی سیاسی جهان بود.

عده ای با نام صفرخان، پشت تریبون ها رفته و با توجه به موقعیت و موضوع، ذکر نام صفرخان را بهانه قرار داده و باقی فرصت را اختصاص به تبلیغ عقاید و ایدئولوژی های خویش یا گروه شان می دادند. حتی بعد از مرگ وی نیز یکی از حضرات در یکی از دانشگاه ها به بهانه دوستی با صفرخان شروع به سخنرانی نموده و عملاً وقت حضار را با تبلیغ کمونیست ها گرفت و تنها چیزی که به یادش نیامد، صفرخان بود! ایشان سعی کردند به طور غیرمستقیم صفرخان را کمونیست نشان دهند غافل از اینکه صفرخان متعلق به ملت و از میان توده ملت برخوردار بود و خوشبختانه در خاطرات خویش هرگونه وابستگی به چنان جریانی را تکذیب کرده است. او نحوه ورودش به عرصه مسائل سیاسی را در خاطرات خود گفته و تأکید دارد که 32 سال زندان به امید ریشه کن شدن ظلم ارباب ها و آزادی گفتن و نوشتن به زبان مادری مردمش تحمل نموده است. حال معلوم می گردد که چرا برخی جریانات در صدد مصادره صفرخان و دیگر قهرمانان آذربایجان می باشند. جریاناتی که به هیچ عنوان حاضر به قبولی واقعیت های موجود در خصوص هویت اقوام مختلف در ایران نیستند، ضمن نزدیکی فراوان به صفرخان سعی در استفاده از اعتبار شخصیت وی به نفع عده ای ورشکسته سیاسی داشتند که البته موفقیت نسبی ایشان نیز نتیجه قصور آنهاست که ادعایشان را ظرف زمین و آسمان کوچک است و داعیه دفاع از آذربایجان و زبان و قهرمانانشان را دارند. اینچنین می شود که حتی در مراسم دفن ابر مرد صبور آذربایجان جایی و وقتی برای سخنرانان ترک و برنامه های آنها پیدا نمی شود، اما در این خصوص چنانکه گفته شد قصور از خود ما بوده و صد البته «از ماست که بر ماست» و حال چه برنامه ای داریم تا کار مصادرات بیش از این پیش نرفته و حقایق قدامتصلحت های مسلکی نشود.

«من صفر قهرمانیان وابسته به فرقه دمکرات آذربایجان بیش از سی بهار از عمرم را در بدترین شرایط در زندانهای سراسر ایران به سر برده‌ام... صلیب سرخ باسرگذشت من به عنوان افسر و سروان حکومت ملی آشنا شد.»

صفرخان 1300 نجی ایلهده عجب شیر شهرینین یاخینلیقیندا یئرشن شاوان کندینده اکینچی بیر عائلده ایشیق دنیا یا گوز آچدی. گنج یاشیندا یئنی جه بویابوخونا دولان چاغ میلی حکومتین نظامی قولو اولان «فدائی» لر دسته سینین قوروجولاریندان بیرسی اولدی. فارس اوردوۆ